

نفت از پیدایش تا بحران :

جزوه درسي

گردآوری : میرهادی حسینی

درس : تاریخ نفت

شناخت منابع مطالعاتی نفت :

برای آشنایی با مسئله ظهور نفت در ایران (قبل از جریان ملی شدن)، میتوانید به منابع زیر مراجعه کنید :

پنجاه سال نفت ایران : مصطفی فاتح

تاریخ بیست ساله ایران : حسین مکی

عهدنامه مودت ایران و شوروی : بهرام نوازی

طلاهای سیاه یا بلای ایران : ابوالفضل لسانی

تاریخ شاهنشاهی پهلوی ، رضا شاه : احمد بنی احمد

سیاست و سازمان حزب توده : حسین جودت

مشروح مذاکرات مجلس : جلد 17

خاطرات و خطرات : مخبر السلطنه هدایت

مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت : مجلس شورای ملی ، آذر 1329

مرحله اول : کشف نفت و امتیاز داری (از ابتدا تا کودتای رضا خان)

شاید آن روز که مظفرالدین شاه و صدراعظم او (امین السلطان) در سال 1280 ه.ش/ 1901 م امتیاز آن را، که هنوز کشف نشده و در زیرزمین مدفون بود، به ویلیام ناکس داریسی واگذار کردند، چندان به اهمیت و نقش آن در اقتصاد و روابط بین المللی و همچنین در اقتصاد و سرنوشت کشور پی نبرده بودند. در سال 1892 م، دی مورگان (رئیس هیات باستانشناسی فرانسوی) مقاله‌ای را در یکی از مجلات معدن‌شناسی پاریس منتشر کرد و در آن، گزارشی از فعالیت‌هایشان به منظور اکتشاف نفت در استان کرمانشاه ارائه داد. بر طبق این گزارش آنها به وجود نفت، که از زمانهای کهن در ایران به نام نطفه شهرت داشته است، در لایه‌های زیرین منطقه قصرشیرین پی‌برده بودند. تحت تاثیر این گزارش، و با پرداخت رشوه‌هایی که آنتوان کتاچی ، دلال آن بود ، ویلیام ناکس داریسی موفق شد امتیازی را در سال 1901 از مظفرالدین‌شاه دریافت کند. این امتیاز برای مدت شصت‌سال اعتبار داشت و تمام سرزمین ایران را به‌استثناء پنج استان شمالی کشور در بر می‌گرفت. این امتیاز حق انحصاری بهره‌برداری از تمام زمینهای غیرزراعی دولتی به‌منظور استفاده جهت پیشرفت کار اکتشاف و استخراج (به‌عنوان مثال برای احداث خطوط لوله) را به داریسی می‌داد.

این امتیاز که به قرارداد داریسی معروف شد، در اوایل کار از سوی طرفین قرارداد چندان جدی تلقی نشد و حتی پس از چند سال که از اقدامات بی‌نتیجه اکتشافی آن می‌گذشت امتیازداران درصدد برآمدند از

ادامه کار صرفنظر کنند. اما بر اثر جسارت برخی از مدیران و مهندسان دارسی، پس از تلاشهای گسترده سرانجام در سال 1908م/ 1287ش در منطقه مسجدسلیمان یکی از چاهها به نفت رسید و این آغاز تحولي جديد در عرصه سياسي، اقتصادي ايران و حتي جهان شد. پس از آن صاحبان امتياز با قاطعیت بیشتری عملیات اکتشافی خود را ادامه دادند و با کشفیات جدید نفت سرمایه‌گذارهای گسترده‌تری در این باره ضرورت یافت.

در آوریل سال 1909 شرکت نفت انگلیس و ایران برای بهره‌برداری از این منطقه و دیگر مناطق مشمول امتياز تاسیس گردید. خطوط لوله از مناطق نفتی تا بندر آبادان واقع در خلیج فارس احداث شد و ساخت بنای یکی از بزرگترین پالایشگاههای جهان آن روز در این بندر آغاز گردید. بدون هیچ تاخیر، شرکت در سال 1912م بهره‌برداری نفتی خود را شروع کرد.

مخالفت‌های روس‌ها نیز مانع از عقد چنین قراردادی میان دارسی و مظفردالدین شاه نشد. (روسها تنها توانستند پنج ایالت شمالی را از محدوده امتياز خارج کنند) در قبال آن، ایران 20 هزار لیتر به صورت نقد و 20 هزار لیتر به صورت سهام دریافت کرد. طبق قرارداد باید 16 درصد از منافع خالص سالانه تمام شرکت‌هایی که به موجب این امتياز تشکیل می‌شدند، به ایران تعلق می‌گرفت. دارسی برای تأمین هزینه‌های عملیات اکتشافی، از نیروی دریایی انگلستان استمداد طلبید و سرانجام با همکاری و سرمایه شرکت نفت برمه، در حالی که بودجه و صبر و شکیبایی آنها به سر آمده بود، به منابع سرشار نفت دست یافت.

به هر حال همانطوریکه اشاره شد، در پنجم خرداد 1287 فوران نفت از چاهی در مسجد سلیمان اسباب دگرگونی اوضاع ایران و خاورمیانه را فراهم آورد. جالب این‌که نزدیک به پنجاه سال پیش از آن در شرایطی مشابه، اولین چاه نفت در آمریکا فوران کرده بود. يك سال پیش از کشف نفت، نهضت مشروطه به سرانجام رسیده و با تشکیل مجلس شورای ملی، اوضاع حکومت و روند تصمیم‌گیری، شکل دیگری یافته بود. این تحولات، زمینه‌ساز تغییراتی بود که در سال 1329 به ملی شدن صنعت نفت انجامید.

پس از نهضت مشروطیت و تشکیل مجلس، علیرغم اینکه مجلس همچنان از تصمیم‌گیری در مقوله نفت برکنار ماند، همچنان نفت در صنایع، به ویژه کشورهای اروپایی، اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد، لذا نگرانی بریتانیا درباره ادامه بهره‌برداری از نفت ایران بیشتر می‌شد. مطلوب‌ترین وضع برای بریتانیا آن بود که:

اولاً بهره‌برداری از نفت ایران استمرار داشته باشد، ثانیاً فعالیت آنها جنبه قانونی پیدا کرده به گونه‌ای که با تغییر دولتها و دگرگونی اوضاع سیاسی، منافع نفتی او آسیب نبیند. بنابراین یکی از اهداف مهم بریتانیا از انعقاد قرارداد 1919 و سپس کودتای رضاخانی (در سوم اسفند 1299) نیز تأمین همین خواسته بود. بنابراین میتوان این دو اقدام بریتانیا (یعنی قرارداد 1919 و کودتای رضاخان) را در جهت اهداف نفتی بریتانیا تفسیر کرد.

نفت ایران هنگامی اهمیت بیشتری پیدا کرد که دولت انگلستان در پی محاسبات کارشناسان اقتصادی – سیاسی این کشور درصد برآمد به طور مستقیم‌تری در این پروژه عظیم مشارکت نماید و آن تصمیم

به خرید سهام دارسی توسط دولت انگلستان بود. این مسئله در راستای سیاستهای سرمایه داری کشورهای سلطه گر، اینگونه قابل تحلیل است که علیرغم حمایت این کشورها از جریان سرمایه داری آزاد و بخش خصوصی، اجازه ورود سرمایه داران خصوصی را به عرصه رقابت های استراتژیک نمی دهند. بر همین اساس است که پس از درک اهمیت استراتژیکی نفت، دولت انگلیس در پی کاهش نفوذ دارسی، و افزایش سلطه و نفوذ خود بر مسئله نفت ایران می افتد.

این هدف تا جنگ جهانی اول حاصل شد و پس از آن دولت انگلستان خود مالک بلامنازع منابع نفتی عظیم ایران در بخشهای جنوب و جنوب شرقی ایران گردید. ما از نقش قاطعی که نفت ایران در سراسر دوران جنگ اول جهانی در تأمین انرژی و سوخت لازم جهت ناوگان دریایی انگلستان داشت آگاهی داریم، به ویژه پس از جنگ اول جهانی بود که انگلستان درصدد برآمد نفوذ خود را در حوزه های نفتی ایران بیش از پیش مستحکم تر سازد و از ورود هر کشور و یا شرکت نفتی خارجی به این مناطق ممانعت به عمل آورد.

در مقابل، در ایران هم، با توجه به ثروت عظیمی که از کشف و صدور نفت ایران عاید انگلیس می شد، خیلی زود بر محافل داخلی کشور آشکار شد که قرارداد پیشین دارسی نمی تواند حقوق اقتصادی دولت ایران را تأمین نماید، بنابراین زمزمه هایی به وجود آمد تا در مفاد این قرارداد تجدیدنظری صورت بگیرد.

شرکت نفت انگلیس و ایران:

خبر کشف نفت در ایران به سرعت در سراسر جهان پیچید. همانطور که اشاره شد، یک سال بعد از آن، شرکت نفت انگلیس و ایران، با سرمایه یک میلیون پوند، برای بهره برداری از منابع نفت در ایران تأسیس شد و دیگر محدودیت منابع مالی، مانعی برای تولید و اکتشاف در ایران به شمار نمی رفت. باتشکیل شرکت جدید، نقش دارسی در حد یکی از مدیران و سهام داران شرکت تنزل یافت. این شرکت به سرعت رشد کرد. طولی نکشید که اولین پالایشگاه خاورمیانه در آبادان احداث شد و در تاریخ یکم دی 1291 اولین محموله نفتی از آبادان راهی بازار جهانی شد. نیروی دریایی انگلستان که از دیرباز، با نیروی دریایی آلمان رقابتی آشکار و نهان داشت، برنامه بلند پروازانه تغییر سوخت کشتی ها از زغال سنگ به نفت را در سر می پروراند.

به یکباره احساس نیاز به دستیابی به منابع نفت چنان قوت گرفت که در سال 1292، چرچیل در پارلمان حضور یافت و با نطقی، به تعبیر نشریه تایمز لندن، در باب منافع ملی نفتی انگلستان هشدار داد که: اگر نتوانیم به نفت دسترسی یابیم، نخواهیم توانست غله، پنبه و هزار ویک کالای ضروری دیگر را به دست آوریم.

این گونه تفکرات روز به روز قوت گرفت. چرچیل (به عنوان رئیس ستاد نیروی دریایی) در اختیار داشتن سهم عمده ای از شرکت نفت انگلیس و ایران، و قرارداد بلند مدت خرید نفت با این شرکت را، برای حفظ توان رزمی نیروی دریایی، ضرورتی گریز ناپذیر تلقی می کرد و سرانجام، چندماه پیش از شروع جنگ جهانی اول، بریتانیا 51 درصد از سهام شرکت را به مبلغ دو میلیون و دویست پوند استرلینگ خریداری کرده بود. به این ترتیب، نفت به مؤلفه ای مؤثر در مسائل امنیتی و سیاسی و در روابط بین الملل، تبدیل شد.

در این ایام شرکت نفت انگلیس و ایران به سبب ناتوانی در امر بازاریابی و فروش نفت، در وضعیت نامطلوبی قرار گرفته بود. از قرار معلوم، شرکت شل به این شرکت، چشم طمع دوخته بود تا از این وضعیت استفاده و آن را تصاحب کند. اما اقدامات چرچیل سبب شد نه تنها این شرکت مضمحل نشود، بلکه با تقویت آن، بازار مطمئنی برای تأمین نفت مورد نیاز خود به دست آورد. ضمن این که دو نماینده از سوی دولت انگلیس، با حق وتو، در هیئت مدیره این شرکت حضور یافتند تا از نزدیک مراقب منافع نیروی دریایی باشند.

در جریان جنگ اول جهانی، این شرکت توانست بدون وقفه جدی به تولید خود ادامه دهد؛ به گونه ای که تولید آن، از روزانه 1600 بشکه در سال 1912 به 18000 بشکه در سال 1918 افزایش یافت و تا اواخر سال 1916 یک پنجم از نیاز نیروی دریایی انگلیس را تأمین کرد. به این ترتیب، شرکتی که در پانزده سال نخست تأسیس خود همواره با خطر ورشکستگی دست و پنجه نرم می کرد، با شراکت نیروی دریایی انگلستان، رونق گرفت و سود سرشاری به دست آورد.

هنوز تشریفات خرید 51 درصد از سهم شرکت نفت انگلیس و ایران به پایان نرسیده بود که جنگ جهانی اول آغاز شد. نیروی دریایی انگلیس، بخش عمده ای از نفت مورد نیاز خود را از این شرکت و با قیمتی پایین تر از قیمت نفت در بازار جهان، خریداری می کرد. همین موضوع یکی از زمینه های اختلاف میان دولت ایران و شرکت بود. به این ترتیب از این زمان، از یک طرف قیمت پایین نفت، و از سوی دیگر سوددهی بالا برای شرکت، یکی از عوامل مهم بروز تنش های سیاسی در روابط ایران و انگلیس محسوب میشود.

پیش از جنگ، مانع اصلی در راه سلطه بریتانیا بر شمال ایران، امپراتوری روسیه بود. استانهای شمالی ایران، برای روسها نه صرفاً به لحاظ استراتژیک، بلکه به لحاظ اقتصادی نیز حائز اهمیت بود. بریتانیا تا زمانی که روسیه تزاری یک قدرت بزرگ به شمار می رفت، دست آنها را در آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد (گرگان) و خراسان بازگذاشته بود. این امتیاز بخشی از بدهبستانهایی بود که در ازاء آن، منطقه بی طرف کشور نیز در حوزه بریتانیا قرار می گرفت. البته به خاطر جنگ، بهره برداری نفتی در این منطقه هرگز عملاً صورت نپذیرفت.

جنگ جهانی اول همزمان با حکومت احمد شاه قاجار بود و دولت مشروطه ایران ضعیف ترین دوران خود را می گذراند. علیرغم اعلام بی طرفی دولت ایران نیروهای متخاصم از جنوب و شمال وارد ایران شدند. با شروع جنگ جهانی اول و استفاده فراوان نیروهای انگلیسی به ویژه نیروی دریایی این کشور از نفت، دیگر تردیدی در اهمیت حیاتی تولید نفت برای ادامه موفقیت آمیز جنگ باقی نمانده بود. جنگ جهانی اول به دنیا ثابت کرده بود که نفت برای کشورهای با دایه های بزرگ، یک منبع حیاتی به شمار می رود. این واقعگرایی موجب می شد تا توجه خاصی به کشورهای خاورمیانه و به ویژه ایران صورت پذیرد. از آن پس بود که حکومت بریتانیا با شرکت نفت رابطه مستقیم پیدا کرد و هر زمان که لازم می شد، رسماً از هر وسیله ای برای دفاع از منافع خود استفاده می کرد.

امتیاز نفت شمال (مسئله امتیاز خوشتاریا)

در زمان ناصرالدین‌شاه و به هنگام صدارت امیرکبیر، ایران بر آن شد با استفاده از ظرفیتهای موجود خود سیری را مبنی بر توسعه آغاز نماید. قتل امیرکبیر و قحط الرجالی که از آن پس ایران به آن دچار شد نشان از آن می‌داد که این کشور در آینده‌ای نزدیک با مشکلات بسیار جدی دست و پنجه نرم خواهد کرد.

از ابتدای دهه سوم سلطنت ناصرالدین‌شاه وی هنوز در همان اندیشه‌های توسعه ایران بود، بنابراین با توصیه صدراعظم خود، میرزااحسین‌خان سپهسالار، شروع به دادن امتیازاتی به تجار ایرانی و سرمایه‌داران خارجی کرد. از جمله امتیازاتی که در زمان وی به یک ایرانی داده شد و بعدها همین ایرانی امتیاز دیگری بر آن افزود، امتیاز نفت شمال بود.

نفت شمال از چند جنبه در خور تامل است؛ اول اینکه این امتیاز، که هماهنگ و موازی با امتیاز نفت جنوب بوده، بعد از انقلاب مشروطه تا ملی شدن صنعت نفت، تغییر و تحول یافته است. فراز و فرود و تحولات ناشی از این امتیاز بسیار زیاد بود. دوم اینکه نفت شمال خواسته‌ای بود که هم انگلیسی‌ها و هم روسها و هم امریکایی‌ها بر آن انگشت گذاشته و خواستار سرمایه‌گذاری در آن بودند.

اصولا موضوع نفت شمال در گرو مساله انتقال نفت کشف‌شده احتمالی بود. برای انتقال نفت دو راه وجود داشت: یکی راه جنوب؛ یعنی گذشتن از ارتفاعات زاگرس و انتقال نفت از طریق لوله از یکی از بنادر خلیج فارس که به دلیل انحصار شرکت نفت ایران و انگلیس بر این حوزه عملا امکان‌پذیر نبود - و دیگری انتقال نفت به قفقاز و از آنجا به بندری در دریای سیاه و سپس بازارهای اروپا. بنابراین هرگاه موضوع پیدایش نفت مورد توجه قرار گرفته، عوامل طبیعی همان‌قدر در خور اهمیت تلقی شده که عوامل سیاسی.

قرارداد خوشتاریا و محمدولی‌خان تنکابنی

اولین امتیازی که درباره نفت شمال داده شد، فرمانی بود که در ماه شعبان 1313.ق/ بهمن 1274.ش به امضای ناصرالدین‌شاه قاجار رسید. به موجب این فرمان اجازه استخراج نفت در محال ثلاثه تنکابن، کجور و کلارستاق مازندران به محمدولی‌خان تنکابنی، سپهدار اعظم، واگذار گردید. یک نفر ماجراجو از اهالی گرجستان به نام خوشتاریا، که تبعه روسیه تزاری بود و از سال 1901.م در تهران اقامت کرد، دوستان زیادی در ایران داشت، از جمله محمد ولی‌خان تنکابنی. او درصدد برآمد امتیاز را از تنکابنی بخرد، بنابراین در تاریخ 7 بهمن 1294.ش/ 27 ژانویه 1916.م، قراردادی میان خوشتاریا و محمدولی‌خان تنکابنی (خلع‌تبری) منعقد گردید، که طی آن امتیاز یاد شده به مدت 99 سال در اختیار خوشتاریا قرار گرفت؛ همچنین خوشتاریا می‌توانست قرارداد را به هرکس که خواست بفروشد، به شرطی که منافع ایران در این قرارداد حفظ گردد.

قرارداد الحاقی 1916

در همان سال (1916.م) محمدولی‌خان نخست‌وزیر و وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه بود و در غیاب مجلس شورای ملی، دولت وقت تحت فشار دولت تزاری روس (که ارتش آن سراسر شمال ایران را اشغال کرده بود) امتیازی دیگر برای نفت شمال داد. روسها در جنگ جهانی دوم هم همین شیوه زورمدارانه

خود را پی گرفتند و تا زمانی که قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت ایران، به آنها قول گرفتن امتیاز نفت شمال را از مجلس شورای ملی نداد، حاضر نشدند ایران را ترک کنند. ضعف نظامی ایران و وجود نیروهای گریز از مرکز و فساد اداری حاکم بر دستگاه قاجار مهم‌ترین عامل در زورگویی خارجی‌ها، به‌خصوص روس‌ها، به شمار می‌رفت.

امتیازی که نخست‌وزیر در این سال به روس‌ها داد در دوازده بند بود که طی بند اول آن :
قرارداد مابین وثوق‌الدوله وزیرخارجه و خوشتاریا:

بند 1: حق انحصاری کشف و استخراج نفت و گاز طبیعی و قیر و موم طبیعی در حوزه گیلان و مازندران و استرآباد به استثنای مناطقی که قبلاً به محمدرولی‌خان تنکابنی داده شد به مدت هفتاد سال به او داده می‌شود.

اما مقارن فروپاشی کابینه سپهسالار در تهران، خاندان رومانوف هم در روسیه از اریکه قدرت به زیر کشیده شدند و به این ترتیب خوشتاریا حامیان اصلی امتیاز خود را از دست داد. خوشتاریا در زمانی امتیاز خود را کسب کرد که مجلس تعطیل، و مشروطیت در حال فترت بود. چون مطابق اصل 24 قانون اساسی هرگونه امتیاز باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، پس این امتیاز موقعی می‌توانست رسمیت یابد که به مجلس پیشنهاد شود و مجلس آن را تصویب کند. ولی پس از سقوط کابینه، نخست‌وزیر بعدی (صمصام‌السلطنه) زیر بار تصویب آن نرفت. به علاوه چون امتیازات معادن به وزارت فواید عامه و فلاحت مربوط بود، آن وزارت‌خانه در مجله خود موسوم به فلاحت، شماره‌های اول خردادماه و اول مردادماه 1297، بطلان آن را، که در غیاب مجلس شورا اخذ شده بود، به اطلاع مردم رساند.

خوشتاریا، که از دولت روسیه قطع امید نموده، برای آنکه پول‌هایی که خرج کرده بود بر باد نرود متن امتیازنامه را برای فروش با خود به اروپا برد. خوشتاریا در اروپا ابتدا با شرکت هلندی رویال داچ شل و سپس شرکت‌های فرانسوی وارد مذاکره شد و چون این شرکتها از دولت ایران صحت و سقم امر را استفسار کردند، حاضر نشدند با خوشتاریا معامله کنند، اما در لندن شرکت نفت انگلیس و ایران با دندانهای تیز آماده بود تا هر چه را که بوی نفت می‌دهد، ببلعد. خوشتاریا هم با چرب زبانی و اینکه روسیه ایران را تخلیه کرده و وثوق‌الدوله دست‌نشانده خود آنهاست، این امتیاز را به مبلغ یکصد هزار لیره نقد و وعده مبلغ بیشتری در آینده به شرکت نفت ایران و انگلیس فروخت. با وجود آنکه نظر رسمی دولت انگلیس مبنی بر بی‌اعتباری امتیاز خوشتاریا بود، کمپانی نفت ایران و انگلیس امتیاز را خرید. محمدعلی موحد، نفت ما و مسایل حقوقی آن، تهران، ص 56)

در سال 1920 م، شرکت نفت ایران و انگلیس، شرکت تابعه نفت‌های شمال را با سرمایه سه میلیون لیره تاسیس کرد. درواقع شرکت نفت انگلیس و ایران با تاسیس شرکت‌های نفت شمال، قصد خود را مبنی بر تصرف انحصاری تمام منابع نفتی ایران ابراز داشته بود. در این میان امریکا، که به نفت شمال نظر داشت، با انحصارطلبی انگلیسی‌ها، که با سیاست‌های درهای باز مغایر بود، به شدت مخالفت کرد.

ورود امریکایی‌ها به میدان رقابت ایران

قوام‌السلطنه، که با خزانه‌های خالی از پول مواجه بود، برای جبران کسری موجود و سر و سامان دادن به وضعیت وخیم کنونی، به يك اقدامی متهورانه دست زد که آن هم دادن امتیاز نفت شمال به

کمپانی‌های امریکایی بود. مهدوی معتقد است که رفتن روسها از ایران با استناد به قرارداد 1921 و همچنین کاهش محبوبیت انگلیسی‌ها در ایران بهترین میدان عمل برای امریکایی‌ها بود تا وارد گود نفتی ایران شوند. امریکا درصدد یافتن منابع اضافی نفت، و ایران در جستجوی پول فوری و وزنه متعادل‌کننده در برابر انگلیس بود. امریکایی‌ها قبل از کودتا و در مخالفت با قرارداد 1919 به منابع نفتی ایران چشم داشتند و از نامه وزارت خارجه امریکا به سفارت آن کشور در تهران برمی‌آید که امریکایی‌ها حساب ویژه‌ای بر روی نفت ایران باز کرده بودند.

به موجب این قرارداد، امتیاز نفت پنج ولایت شمالی ایران به مدت پنجاه سال به استاندارد نیوجرسی واگذار شد و این شرکت متعهد بود که 15 درصد عواید غیرخالص خود را به دولت ایران بپردازد. با مخالفت انگلیسی‌ها در مورد وثیقه گذاشتن عایدات نفت جنوب و همراه آن همکاری نکردن کمپانی استاندارد اوپل، قوام مجبور شد در بهمن‌ماه 1300 استعفا کند، و مشیرالدوله پیرنیا به جای وی تشکیل کابینه داد. روس‌ها تا این زمان ساکت بودند، اما با روی کار آمدن مشیرالدوله، شوروی‌ها هم به جرگه مخالفان دادن امتیاز نفت شمال به کمپانی‌های امریکایی پیوستند.

روتشتین (سفیر شوروی در تهران) با بیان این مطلب که طبق ماده 13 قرارداد 1921 امتیازی که متعلق به دولت روسیه تزاری و یا اتباع آن بوده است توسط شوروی لغو شده، مشروط بر اینکه به اتباع غیر از شوروی واگذار نشود و امتیاز نفت شمال در سال 1916 به خوشتاریا از اتباع دولت روسیه، داده شده است، مخالفت خود را اعلام کرد.

دولت انگلیس هم به این عنوان که شرکت نفت ایران و انگلیس ورقه خوشتاریا را ابتیاع نموده، بنابراین امتیاز استخراج نفت شمال را آن دولت به دست آورده است، فشار بر ایران را افزایش داد.

تلاش‌های انگلیس عاقبت به نتیجه رسید و در اوایل 1922 م طرح جدیدی مبنی بر مشارکت کمپانی انگلیس و ایران و استاندارد نیوجرسی در امتیاز ولایات شمالی به دولت ایران تقدیم شد و معلوم گردید که انگلیسی‌ها، اگر موفق به کنار زدن حریف نشده‌اند، لاف‌جایی از برای خود در کنار او تامین کرده‌اند. به موجب این قرارداد دو کمپانی یاد شده براساس قانون امریکا، کمپانی جدیدی به نام شرکت نفت ایران - امریکا تشکیل می‌دادند تا منابع نفتی و معدنی پنج ایالت شمالی ایران را به جای امتیاز خوشتاریا و فرمان سپهسالار مبنی بر اکتشاف نفت بعضی از نقاط مازندران، استخراج نماید.

ایران به امریکا اطلاع داد که دولت ایران اساساً مخالف قرارداد دو کمپانی استاندارد و نفت جنوب نیست، اما این قرارداد باید به گونه‌ای باشد که از حدود مصوبات مجلس خارج نشود و ایران را دچار مشکلات سیاسی با روسیه نکند؛ بدین معنی که اولاً: در دیباچه امتیاز و خود امتیاز اسمی از کمپانی جنوب برده نشود، چون مخالف ماده 5 مصوبه مجلس است. ثانیاً: مدیریت و کنترل امتیاز به اتباع انگلیس واگذار نشود. ثالثاً، در صورتی که استاندارد، پس از توافق با کمپانی نفت جنوب، از امتیاز خارج شود، امتیاز از درجه اعتبار ساقط خواهد بود. (محمدعلی موحد، نفت ما و مسایل حقوقی آن)

در پی اعتراض رسمی ایران به امریکا، از یک‌سو، و رقابت میان کمپانی‌های نفتی امریکا، از سوی دیگر، کمپانی سینکدر در اسفند 1300 پیشنهاد امتیاز نفت شمال را کرد. در این پیشنهاد سینکدر مدعی بود که از ضدیت انگلیسی‌ها هراسی ندارد و تمام ادعای آن را بر عهده می‌گیرد، ضمناً مبلغ پنج میلیون دلار

هم به ایران قرض می‌دهد و تعهد می‌کند که در امتیاز نفت شمال هیچ کمپانی دیگری را شریک نکند. اما دولت ایران از مذاکره رسمی با سینکالر خودداری کرد. دولت دوم قوام

مشیرالدوله، که نتوانست موافقت استاندارد را جلب کند، در خرداد 1301 استعفا کرد و قوام‌السلطنه مجدداً تشکیل کابینه داد.

اوضاع نامساعد داخلی و عقب‌نشینی استاندارد، به کمپانی سینکالر فرصت میداد تا نمایندگان خود را برای مذاکره به تهران اعزام کند. سینکالر تعهد میکرد که امتیاز مزبور را جز به اتباع ایران و آمریکا، به دولت دیگر یا اتباع دولت دیگری واگذار ننماید. به دنبال پیشنهادهای سینکالر، استاندارد صریحاً اعلام کرد که تمام شرایط دولت و مجلس ایران را می‌پذیرد. وزیر مختار آمریکا نیز به صورت محرمانه مخالفت خود را با ائتلاف جنوب و استاندارد اظهار کرد. حسین علاء که در این زمان سفیر ایران در آمریکا بود هم از دادن امتیاز به استاندارد حمایت میکرد.

رقابت های دو شرکت امریکایی ، مسولین ایرانی را سردرگم کرده بود . قوام، در حالی که برای دومین بار در تلاش خود برای اخذ وام از بانکهای آمریکا در ازای نفت شمال ناکام مانده بود، استعفا کرد و جای خود را به مستوفی‌الممالک داد.

کابینه مستوفی، چون نتوانست بر اوضاع مالی ایران فایق آید، به ناچار پس از مدتی مجبور شد استعفا کند، و بدین ترتیب جای خود را به رضا پهلوی داد. (شروع دوره صدارت رضاخان) در دوره نخست‌وزیری رضا پهلوی مذاکرات با کمپانی سینکالر ادامه یافت. اما به نتیجه خاصی نرسید و به این ترتیب امتیاز نفت شمال هیچ‌گاه به مرحله بهره‌برداری نرسید.

نتیجه:

آنچه از این مبحث برداشت می‌شود، وضع وخیم اقتصادی و سیاسی ایران در فردای جنگ جهانی اول و کودتای سوم اسفند است. ایران در این زمان نشان داد که هنوز هم تحت تأثیر دو همسایه قدرتمند خود است و با وجود مداخلات پیاپی آنها موفق نخواهد شد گامی در جهت منافع ملی خود بردارد. شاید مطامع اقتصادی روس و انگلیس را مهم‌ترین دلیل مخالفت آنها با واگذاری امتیاز نفت شمال بدانیم، اما ریشه مسائل در جای دیگری بود؛ از يك طرف انگلیسی‌ها زیاد دل خوشی از حضور فیزیکی يك رقیب امریکایی در ایران نداشتند و از جانب دیگر روس‌ها نیز با وجود آنکه خود امتیازهایی در قفقاز به امریکایی‌ها داده بودند، حضور امریکایی‌ها را در شمال ایران به منزله از دست دادن مناطق نفوذ سنتی خود تعبیر می‌نمودند و با آن مخالفت می‌کردند. نظام حاکم بر جامعه آن روز جهان از قدرت بی‌چون و چرای انگلیسی‌ها حکایت می‌کرد که با ناوگان قدرتمند خود اقیانوس هند را در تصرف داشتند و در خاورمیانه و شبه‌قاره (از فلسطین تا بنگال) حرف اول را می‌زدند.

در مورد مخالفت انگلیسی‌ها با واگذاری امتیاز نفت شمال به کمپانی‌های امریکایی باید به این نکته اشاره کرد که با این اقدام برای چندمین بار سیاست نیروی سوم ایران برای مقابله با روسیه و انگلیس ناکام ماند. پیش از این ، ایران سعی کرده بود با نزدیک شدن به آلمان‌ها و فرانسوی‌ها به نحوی با نفوذ این دو همسایه مقابله کند، که این امر نیز با مشغله‌های جدی آلمان برای صنعتی شدن و فرانسوی‌ها

که متحد روس‌ها به شمار می‌رفتند ناکام ماند. ایران در این زمان دست به دامان امریکایی‌ها شد که با بنیانه چهارده ماده‌ای ویلسون، رئیس‌جمهور خود، در کنفرانس صلح ورسای توجه محافل ایرانی را به خود جلب نموده بود.

نفت شمال آزمونی بود که نشان داد بدون حضور و وجود يك قدرت باثبات و بااقتدار داخلی، هرگونه عکس‌العمل، تحريك ديگران را باعث خواهد شد. هنگامی که رضاشاه در سال 1312 مجبور شد قرارداد نفت با انگلیسی‌ها را يك بار ديگر تمدید کند نشان داد که فاقد قدرت مستقل است؛ امری که او را همانند قدرت‌های قبلی برای یافتن قدرت سومی به تکاپو انداخت.

در یک تحلیل کلی میتوان گفت که مسئله امتیاز خوشتاریا، فتح باب مهم و جدی (برای ورود طرف‌های درگیر در مسئله نفت ایران) به چانه زنی‌های سیاسی و اقتصادی محسوب میشود. گرچه در همین دوران ما شاهد کودتای 1299 ش (1921 م) رضاخان هستیم که با حمایت انگلیسی‌ها در ایران اتفاق افتاد.

آیا این کودتا، توانست قدرت چانه زنی و دیپلماسی بریتانیا را (در مسئله نفت و موضوع خوشتاریا و خنثی کردن نفوذ روسیه و امریکا در شمال ایران) افزایش دهد؟

مرحله دوم : پس از کودتای رضاخان

منافع نفتی اولیه امریکاییها

یک بار دیگر مسئله نفت شمال را مرور میکنیم. همانگونه که قبلاً در بخش امتیاز نفت شمال اشاره شد:

مجلس ایران، در تلاشی برای نادیده‌گرفتن مخالفت روسیه و بریتانیا، امتیاز بهره‌برداری از نفت پنج استان شمالی ایران را برای مدت پنجاه‌سال به شرکت امریکایی استاندارد نیوجرسی واگذار کرد. بر طبق ماده پنجم این طرح، شرکت مذکور اجازه نداشت تحت هرگونه شرایطی، این امتیاز را به يك حکومت یا شرکت یا فردی دیگر واگذار یا انتقال دهد. این مساله مخالفت سریع بریتانیا و روسیه را برانگیخت؛ چنان‌که يك روز پس از اعطاء امتیاز نفت، بریتانیا با ارسال یادداشت اعتراضی، ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران را در مورد امتیاز خوشتاریا متذکر گردید. همزمان با یادداشت بریتانیا، روسیه نیز یادداشت اعتراضی را به ایران تسلیم کرد و عهدنامه مودت ایران و روسیه را خاطرنشان ساخت که هنوز به تصویب مجلس نرسیده و لذا اقدام حکومت ایران در تقدیم لایحه امتیاز نفت به مجلس به نفع شرکتهای امریکایی را، نقض آشکار حقوق مالکیت آنها می‌دانست. علاوه‌براین، یادداشت روسیه اضافه می‌کرد که ماده سیزده عهدنامه مزبور، حکومت ایران را از اعطاء هرگونه امتیاز مناطق نفتی شمال

ایران به شهروندان کشور ثالث بازداشته است. به این ترتیب، به نظر روسها حتی اگر عهدنامه مودت ایران و روسیه نیز به تصویب مجلس می‌رسید، اعطاء هرگونه امتیاز به شرکتهای امریکایی غیرقانونی بود.

حکومت بریتانیا ناخرسند از جریان حوادث در ایران به واسطه سفیر خود در واشنگتن، یادداشت بلندبالایی به وزارت خارجه امریکا ارسال داشت. این یادداشت او مبنی بر دریافت گزارشهایی بود که نشان می‌دهد ایران امتیاز نفت استانهای شمالی خود را به یک گروه امریکایی واگذار کرده است و لذا دولت بریتانیا متذکر می‌گردد که حقوق مربوط به این استانها قبلاً به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته شده و وزارت خارجه بریتانیا قبلاً به اطلاع حکومت ایران رسانده است که حقوق شرکت بریتانیایی در این امتیاز همچنان معتبر بوده و از حمایت حکومت بریتانیا نیز برخوردار می‌باشد. این یادداشت همچنین تهدید می‌کرد که چنانچه هر شرکت امریکایی قصد مذاکره با حکومت ایران درباره امتیاز نفت را داشته باشد، باید منتظر مخاطرات و پیامدهایی علیه خود باشد. به دنبال این جریان بود انگلیس و امریکا تصمیم گرفتند تا اختلافات میان دو شرکت نفت استاندارد و شرکت نفت انگلیس و ایران برطرف شود. نماینده امریکا اجازه داشت شرکت نفت استاندارد را برای توسعه نفت پنج استان شمالی ایران (بر پایه پنجاه - پنجاه) تحت امتیاز خوشتاریا به همکاری با شرکت نفت انگلیس و ایران دعوت کند. همچنین به او توصیه شده بود که برای تداوم رضایت‌بخش مذاکرات براساس پیشنهاد اولیه بریتانیا، مقداری از سهام شرکت نفت ترکیه را نیز به شرکت نفت استاندارد واگذار کند. حکومت بریتانیا همچنین موافقت کرده بود به شرکت استاندارد برای اکتشاف موقت در مناطقی از فلسطین اجازه فعالیت داده شود، مشروط بر این که شرکت استاندارد درخصوص سندیت این ادعا کارشکنی نکند و ضمناً تا زمانی که وضعیت سیاسی منطقه مذکور به آرامش نگراییده باشد، به بهره‌برداری عملی نپردازد. شرکت نفت استاندارد نیوجرسی و شرکت نفت انگلیس و ایران در نتیجه این بده بستانها به یک سازش دست یافتند. لذا سفارت بریتانیا در واشنگتن به اطلاع وزارت خارجه امریکا رساند که این دو شرکت نفتی به توافقی رسیدند که بر طبق آن منافع ناشی از مناطق نفتی ایران میان آن دو تقسیم خواهد شد.

کاردار ایالات متحده در تهران، نیز حکومت ایران را مطلع ساخت که دو شرکت مزبور موافقتنامه‌ای را امضاء کرده‌اند که مشارکت آن دو را در شرکت جدیدی به نام شرکت نفت ایران و امریکا تضمین کرده است. براساس این موافقتنامه، شرکت نفت استاندارد، در هیات‌رئیسسه شرکت، حق وتو داشت و می‌توانست مدیریت شرکت را کنترل کند. به این ترتیب، بریتانیا پس از دو سال دسیسه‌چینی، ایجاد ترس و وحشت، اعتراض به شرکتهای امریکایی و حکومت این کشور و تهدید حکومت ایران به منظور حفظ این قرق بریتانیا، یکباره از در دوستی با ایالات متحده درآمد و وعده همکاری در جایی را به امریکا داد که قبلاً از آن بیرون رانده شده بود.

اما چرا علیرغم همه این تنش‌ها و چالش‌ها، نهایتاً باز هم امریکا ئیها نتوانستند در بهره‌برداری از نفت شمال به نتیجه‌ای برسند؟

شرکت نفت استاندارد بدون استفاده از امکانات انگلیسی ها، قادر نبود به بازارهای جهانی راه پیدا کند. از این گذشته، شرکت نفت استاندارد در این زمان به اندازه کافی به این امتیاز علاقه نداشت؛ چراکه اعطاء این امتیاز مشروط به اخذ وامی از سوی شرکت مذکور برای حکومت ایران بود. به همین دلایل شرکت نفت استاندارد نیوجرسی تسلیم فشارهای بریتانیا شد و به مشارکت شرکت نفت انگلیس و ایران در امتیاز خود تن داد.

از طرف روسیه، روتشتاین (وزیرمختار روسیه در تهران) مخالفت حکومت خود را درباره این سازش اعلام کرد و هشدار داد که هرگونه امتیاز داده شده به اتباع روسیه در گذشته، قابل واگذاری به سرمایه داران خارجی نیست. به نظر روسها براساس ماده سیزدهم عهدنامه مودت ایران و روسیه، ایران متعهد شده بود امتیازات و مایملکی را که مطابق این عهدنامه به ایران مسترد شده است به تصرف و اختیار و یا استفاده هیچ دولت و اتباع ثالثی واگذار ننموده و تمام حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران محفوظ بدارد. در نتیجه این مخالفت و به منظور حل مشکلات سیاسی ناشی از این رقابت، حکومت ایران مجبور شد مذاکرات خود را با شرکت نفت استاندارد قطع کند.

مدتی بعد، تلاش دیگری از سوی حکومت ایران برای اخذ وام اضطراری صورت گرفت و در این راستا، مذاکراتی با شرکت امریکایی دیگری به نام شرکت نفت سینکلر، در 1922 آغاز شد و در 1923، امتیاز نفت استانهای آذربایجان، خراسان، استرآباد و مازندران (چهار استان از پنج استان شمالی) به شرکت امریکایی سینکلر واگذار گردید. برطبق این لایحه، بدون رضایت حکومت ایران شرکت مزبور اجازه انتقال یا واگذاری این امتیاز را به حکومت یا شرکت و یا یک یا چند تبعه خارجی نداشت.

وزیرمختار بریتانیا در تهران، مجددا در 1924 اعتراض خود را نسبت به مذاکره با شرکتهای امریکایی اعلام کرد. بریتانیا ادعای خوشتراریا را تجدید کرد و به حکومت ایران درباره اقدامات تبعیض آمیز خود در محروم کردن شرکت نفت انگلیس و ایران از استانهای شمالی هشدار داد. حکومت ایران این ادعاها را رد کرد، اما حکومت بریتانیا به فشارهای سیاسی و اقتصادی متوسل شد. به این صورت که ابتدا شیخ خزئل، استقلال خود را از حکومت مرکزی اعلام کرد و خواستار برکناری رضاخان، (نخست وزیر) شد. این مزاحمتها در خوزستان موجب شد تا مذاکرات مربوطه متوقف شود و نماینده کمپانی که برای انعقاد قرارداد وام با ایران در تهران به سر می برد، برای هماهنگی با شرکت مجبور شد به امریکا بازگردد.

چرا موضع اولیه روسیه در خصوص واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت امریکایی سینکلر با موضع انگلیس، تفاوت اساسی داشت؟

موضع روسیه در این باره کاملا متفاوت بود. روتشتاین اعلام کرد که با اعطاء امتیاز به سینکلر مخالفتی ندارد و خواسته حکومت روسیه این است که نفت ایران بدون مشارکت شرکتهای بریتانیایی توسعه یابد. روتشتاین، دلیل مخالفت حکومت متبوع خود با شرکت نفت استاندارد را سازش این شرکت با بریتانیا اعلام کرد که بی توجه به ترس ایران از سلطه بریتانیا بر استانهای شمالی و بی توجه به نگرانی روسیه مبنی بر تهدید مستقیم حضور بریتانیا در حوزه دریای مازندران علیه امنیت روسیه صورت گرفته

بود. وزیرمختار روسیه، امتداد حوزه نفوذ شرکت نفت انگلیس و ایران را تا مرزهای روسیه غیرقابل تحمل دانسته و پیشنهادهای شرکت نفت استاندارد یا سینکدر را شایسته بررسی ذکر کرد؛ مشروط براینکه حضور این دو شرکت در منطقه، به منزله جای پای برای امپریالیسم بریتانیا نباشد.

از طرف دیگر، از آنجاکه شرکت امریکایی، قبلاً امتیاز نفت جزیره ساخالین و حق فروش تولیدات نفتی روسیه در بازارهای جهانی را کسب کرده بود، به نظر می‌رسید کسب امتیاز از ایران بدون هرگونه مخالفتی از جانب روسیه عملی گردد. ولی ایزوستیا (ارگان رسمی حکومت روسیه) اعلام کرد که مشاهده شده است که سرمایه‌داران امریکایی فعالیت‌های گسترده‌ای را به‌ویژه در خاورمیانه و خاور نزدیک سامان داده‌اند.

پس از این هشدار ایزوستیا، حکومت روسیه برای تحت‌فشارگذاشتن ایران، مسائل مختلفی را (از جمله منابع آب مرزی، شیلات، ادعاهای مورد اختلاف میان اتباع ایرانی و روسی و مساله اخراج اتباع روسی از خدمت حکومت ایران) مطرح کرد. هنوز شرکت نفت سینکدر کار حفاری چاهها را در استرآباد شروع نکرده بود که از امتیاز خود صرف‌نظر کرد؛ چراکه وقوع قتل کنسولیار ایالات‌متحده (که توطئه آن را از چشم شرکت نفت انگلیس و ایران می‌دیدند)، گرفتاری‌های پیش‌آمده برای شرکت نفت سینکدر در روسیه، ازدست‌دادن امتیاز نفت جزیره ساخالین و همچنین حق بازاریابی تولیدات نفتی روسیه در تابستان سال 1924، دشواری گرفتن اجازه از اتحاد شوروی برای انتقال نفت ایران از داخل سرزمین روسیه به بازارهای جهانی و یا همین‌طور از شرکت نفت انگلیس و ایران که حق انحصاری انتقال نفت در مناطق جنوبی ایران را در دست داشت، همگی دست‌به‌دست هم داده و عملیات این شرکت در منطقه مذکور را اگر نه غیرممکن، ولی بسیار دشوار کرده بود.

شرکت‌های امریکایی در طول مدت بیست‌سال به هیچ‌گونه امتیاز نفتی در ایران دست نیافتند و این مساله بیشتر به‌خاطر مخالفت‌هایی بود که از سوی روسیه و بریتانیا ابراز می‌شد. در سال 1920، لرد کرزن، وزیرخارجه بریتانیا، شرکت نفت استاندارد را به سازمان خوره‌ای تشبیه کرد که برای تامین جای پای در خاک ایران به این در و آن در می‌زد. در گفت‌وگویی با وزیرخارجه ایران، کرزن شدیداً به وی هشدار داد که پای شرکت نفت استاندارد را به ایران باز نکند و اطمینان داد که: این به معنی رقابتی خواهد بود که در آینده منبع دردسر خواهد شد و در این صورت نمی‌توان از حکومت بریتانیا انتظار خوشنودی داشت. مخالفت روسیه نیز در این باره شدید بود.

امتیاز کویر خوریان

یکی دیگر از موضوعات نفتی، امتیاز کویرخوریان بود. در سال 1924 (در دوران نخست وزیری رضاخان) حکومت روسیه مدعی شد که در سال 1878 امتیازی در منطقه سمنان، در ناحیه‌ای مشهور به کویر خوریان به تبعه این دولت بخشیده شده و حکومت ایران نیز در سال 1924 آن را تصدیق کرده است. این

امتیاز، از سال 1901 موضوع مشاجره شرکت نفت انگلیس و ایران با روسها گردید. شرکت در برخی مواقع ادعا می کرد که سمنان گرچه در زمان امتیاز کویر خوریان، جزو استان خراسان و خارج از محدوده شرکت نفت انگلیس و ایران بوده ولی در حال حاضر بخشی از منطقه زیرپوشش امتیاز داری می باشد. حکومت ایران ابتدا از پذیرش ادعای روسها سر باز زد ولی بعداً به خاطر مشکلاتی که با بریتانیا در خوزستان پیدا کرده بود، با تشکیل شرکت کویر خوریان براساس شصت و پنج درصد سهام به نفع روسیه موافقت کرد. در سال 1926، پس از پدید آمدن مشکلاتی در راه توسعه منطقه، ترتیبات جدیدی اتخاذ گردید. هر دو حکومت تصمیم گرفتند که مقداری از سهام شرکت را به فرانسویها واگذار کنند و از کارشناسان فرانسوی استفاده کنند. شرکت جدیدی با سرمایه شش میلیون فرانک تاسیس شد ولی از آنجا که دولت ایران همواره از احتمال تبدیل این منطقه به مرکز فعالیت های کمونیستی در شمال ایران هراس داشت، این ترتیبات جدید هرگز به تصویب مجلس نرسید. هیچ نفتی در کویر خوریان کشف نشد ولی روسها چهل کارمند و کارگر و مقداری اسباب و اثاثیه را در اردوگاهی در نزدیکی سمنان نگاه داشتند. برخی تحلیل گران به این باور رسیدند که این مساله در واقع پیش درآمدی بود بر درخواست های وسیع روسیه مبنی بر تقاضای امتیاز نفت سراسر شمال ایران، که بعدها در سال 1945 آشکار گردید.

ترتیبات نفتی انگلیسیها در سال 1933 (موافقت نامه نفتی 1933)

موافقت نامه نفتی سال 1933. م/خرداد 1312 میان ایران و بریتانیا (در زمان سلطنت رضا خان) یکی دیگر از موضوعات مورد مشاجره بود که مبارزه حکومت ایران را برای بقاء خود به نمایش می گذاشت. شرکت مدعی بود که برای محاسبه حق الامتیاز حکومت ایران، در امتیاز نامه هیچ گونه تعریف مشخصی از پایه ای که براساس آن سود خالص سالانه به دست آید ارایه نشده است. در سال 1920، وقتی که شرکت تصمیم به پرداخت حق الامتیاز ایران گرفت، روش محاسبه سود خالص، مورد اعتراض حکومت ایران واقع شد و شرکت که در تلاشهای خود مایوس شده بود، برای مدت سیزده سال از پرداخت منظم حق الامتیاز خودداری کرد.

در 1932، وقتی حسابرسی های مربوط به سال 1931 از سوی شرکت به اتمام رسید، شرکت نفت انگلیس و ایران به اطلاع حکومت ایران رساند که میزان حق الامتیاز کاهش پیدا کرده است. این کاهش بی دلیل در سود نه با میزان تولید قابل توجیه بود (چراکه با زمینه سازی قبلی با شرکتهای دیگر میزان تولید تنها چهار درصد کمتر از میزان تولید سال گذشته بود) و نه با سقوط فاحش قیمت نفت همخوانی داشت. علاوه بر این، شرکت اجازه نداد که نماینده حکومت ایران حسابها و دفاتر شرکت را مورد بازرسی قرار دهد. و البته عذر این کار خود را نیز چنین ذکر کرده بود که ایران فردی آشنا با شرایط این قرارداد را در اختیار ندارد. ایران ادعا کرد که بیانیه مالی 1931 نادرست است و بنابراین خواستار اجرای ماده داورى امتیاز داری شد. اعتراضهای کلی و جزئی دیگری نیز از سوی ایران مطرح می شد: به عنوان مثال ایران اعلام می داشت که صاحب امتیاز مطابق شرایط قرارداد عمل نکرده و یا شرکت از پرداخت مالیات

بر درآمد به حکومت ایران خودداری نموده است. تا سال 1932 دو واقعه دیگر نیز رخ داد که روابط حکومت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران را تیره‌تر ساخت. این دو مساله، عبارت بودند از موضوع مربوط به قطع لوله‌های نفت توسط ایلات بختیاری در خلال جنگ اول جهانی و خسارات ناشی از آن و نیز موضوع مربوط به موافقتنامه آرمیتاژ - اسمیت که در بیست و دوم دسامبر 1920 امضاء شده بود. ولی شرکت نفت انگلیس و ایران با ارجاع مساله به داوری مخالفت کرد و با اغوای غیرمستقیم رضاشاه، او را بر آن داشتند که در 27 نوامبر 1932/ششم آذر 1311 به طور یکجانبه امتیاز را لغو کند؛ درحالی‌که به استدلال نصرآ. . . فاطمی، . . . اگر اختلافات به داوری ارجاع می‌شد، شرکت مجبور می‌شد دفاتر خود را باز کند و میلیونها پوند استرلینگ بابت حق‌الامتیاز عقب‌مانده به حکومت ایران بپردازد. تنها راه شرکت برای خروج از این معضل و نیل به اهداف خود، بی‌آنکه خسارت هنگفتی برای آن بپردازد، این بود که حکومت ایران را وادار کند تا قرارداد را فسخ و بعد با اعمال فشار به شاه امتیاز جدیدی کسب کند.

حکومت بریتانیا در دوم دسامبر 1932، نسبت به فسخ امتیاز اعتراض کرد. به نقل روزنامه شفق سرخ، وزیرمختار بریتانیا در تهران در ملاقات خود با شاه تهدید کرد که حکومت متبوع او، در ایران نیرو پیاده خواهد کرد. حکومت بریتانیا در یادداشتی از ایران خواست که فوراً الغاء امتیاز را پس بگیرد و تصریح کرد که در صورت نیاز از کلیه اقدامات مشروع برای حفاظت از منافع به‌حق و غیرقابل‌خدشه خود استفاده خواهد کرد. در نهم دسامبر گزارشهای منتشره در تهران حاکی از آن بود که بریتانیا دست به تقویت نیروی دریایی خود در خلیج فارس زده است. دو ناو جنگی در حوالی چهار کیلومتری آبادان لنگر انداختند و تعدادی قایق توپدار به بوشهر روانه شدند. در سیزدهم دسامبر اخباری راجع به سرکشی عربهای خوزستان و ایلات بلوچ در همسایگی هند بریتانیا به پایتخت رسید. روزنامه ایران، ماموران بریتانیا را متهم کرد که اسلحه و تسلیحات قاچاق در طول مرزهای ساحلی ایران در خلیج فارس توزیع می‌کنند. در تفسیر این گزارشها، مطبوعات بریتانیا اظهار داشتند که شورشیان خواستار آزادی از ظلم و استبداد حکومت شاه هستند.

پس از مذاکرات مستقیم طرفین، گرچه سرانجام حکومت بریتانیا موافقت کرد که میزان حق‌الامتیاز ایران را بر پایه متفاوتی افزایش و منطقه تحت پوشش امتیاز را به صد هزار مایل مربع کاهش دهد، اما از سوی دیگر موفق شد 27 سال باقیمانده امتیاز داری را به 60 سال، یعنی تا 1993 م/1372 ش، تمدید کند و علاوه بر این، ایران را در استفاده از حق حاکمیت خود در الغاء قرارداد در هر زمان نیز محروم ساخت. این در حالی بود که براساس امتیاز داری که تنها 28 سال به انقضاء مدت اعتبار آن باقی مانده بود، کلیه اموال شرکت، بی‌آنکه حکومت ایران مجبور به پرداخت قیمت آن باشد، در سال 1961 به این حکومت تسلیم می‌شد و بنابراین، از سال 1961 به بعد، ایران می‌توانست منابع خود را به‌طور کامل مورد بهره‌برداری قرار دهد و کلیه دارایی‌های شرکت در داخل و خارج، بی‌هیچ تعهد مالی، به مالکیت دولت ایران درمی‌آمد، اما در قرارداد 1933 نه تنها هیچ‌گونه ضمانت اجرایی برای خطاهای شرکت تعیین نشد، بلکه این موافقتنامه به شرکت حق می‌داد هر زمان که بخواهد تنها با دادن يك اعلان دوساله اقدام به لغو قرارداد نماید؛ ولی حکومت ایران، حتی در صورتی‌که شرکت به تعهدات خود عمل نمی‌کرد، حق فسخ قرارداد را از طریق قانونگذاری نداشت.

سرنوشت کشمکش رضاخان با انگلیس بر سر مسئله نفت (قرارداد 1933) :

بالاخره اختلافات رضاخان با انگلیس بر سر نفت به کجا کشیده شد ؟

میدانیم که پس از شروع سلطنت رضاخان، اهمیت اقتصادی و سیاسی نفت برای مردم و زمامداران ایران آشکار شده بود و نشانه‌هایی از بهبود اوضاع اقتصادی در بخش‌های مختلف به چشم می‌خورد که متأثر از تزریق درآمدهای نفتی بود. میزان تولید نفت همواره سیر صعودی داشت، اما درآمدهای نفتی پرنوسان بود. برای نمونه، درآمد نفتی در سال 1306 (سالهای آغازین سلطنت رضاخان) نزدیک به 1/4 میلیون لیره بود، اما در سال بعد به نیم میلیون لیره کاهش یافت. این مسئله خشم رضا شاه را برانگیخته بود و مردم نیز بر این باور بودند که توطئه‌ای از سوی دولت انگلیس در کار است. کسی باور نمی‌کرد که این نوسان‌ها ممکن است ناشی از تغییر ناگهانی قیمت نفت و فرآورده‌های نفتی باشد. به موجب امتیاز نامه داریسی، شرکت می‌بایست 16 درصد از منافع خالص خود و تمامی شرکت‌های تابعه را به دولت ایران پرداخت کند. اما از قرار معلوم، شرکت به بهانه‌های مختلف و با حساب‌سازی‌های غیر قابل بررسی، از پرداخت بخشی از آن طفره می‌رفت. در سال 1310 به یکباره درآمد ایران به کمتر از یک چهارم سال قبل کاهش یافت. رضاخان که خلق و خوی منحصر به فردش زبانزد عام و خاص بود، تاب نیاورد و به کابینه دستور داد، برای رفع سوء تفاهم‌ها، با شرکت وارد مذاکره شود. تیمورتاش (وزیر مقتدر دربار) این وظیفه را به دوش گرفت. رضاخان که مذاکرات طولانی را برنمی‌تابید، یک روز به هیئت دولت آمد و پرونده را داخل بخاری انداخت و با خشم و غضب فریاد زد: نمی‌روید تا امتیاز را لغو کنید.

به این ترتیب، در آذر 1311 امتیاز داریسی طبق دستور رضا شاه، به طور یک‌جانبه لغو شد. حسن تقی‌زاده در نامه‌ای به جاکس (مدیر شرکت) الغای امتیاز داریسی را به طور رسمی اعلام کرد. اما رضاخان خیلی زود فهمید (و یا به او فهمانده شد) که به شیوه‌های رضاخانی، نمی‌توان هر مشکلی را حل کرد.

در مذاکرات، چند مسئله به بحث گذاشته شده بود. در واقع دلایل کاهش درآمدهای نفتی ایران موارد زیر بود، که باید به آن رسیدگی میشد :

یکی این که تخفیف‌های شرکت به نیروی دریایی انگلیس، در عمل سهم ایران را از منافع شرکت می‌کاست؛

دوم این که شرکت حاضر نبود مطابق قرارداد سهمی از منافع شرکت‌های تابعه را به ایران پرداخت کند. سوم، اینکه دولت ایران، خواهان تضمین حداقل درآمد مشخص سالانه، کاهش حوزه شمول امتیاز، رفع حق انحصاری حمل و نقل و تأمین مصرف داخلی ایران به قیمت مناسب بود که در هیچ یک از این موارد، توافقی حاصل نمی‌شد.

شرکت طی 19 سال اول (منتهی به سال 1310)، بر روی هم، 56/3 میلیون تن نفت از ایران برداشت و صادر کرد. از 49/5 میلیون لیره سود خالص در این دوره، نزدیک به 10 میلیون لیره نصیب ایران شده بود. شرکت نفت انگلیس و ایران از تمام امکانات خود برای حل سریع این مسئله به نفع خود بهره برد. از جمله این که دولت بریتانیا بی‌درنگ شکواییه‌ای علیه ایران به دبیر کل جامعه ملل تسلیم کرد و خواستار رسیدگی فوری به آن شد. نیازی به این کار نبود، چون دولت ایران فوری به مذاکره تن درداد.

بررسی این شکایت تا تعیین نتیجه مذاکرات به تعویق افتاد. مذاکرات از فروردین 1312 آغاز شد و در کمتر از یک ماه به عقد قرارداد 1312ش (1933) منجر و پس از تصویب مجلس به اجرا گذارده شد. به موجب این قرارداد:

اولاً حوزه شمول امتیاز به 100 هزار مایل مربع (یک چهارم امتیاز داری) کاهش یافت، دوم اینکه، حق انحصاری احداث و نگهداری خطوط لوله منتفی شد، بکارگیری نیروی کار ایرانی در اولویت قرار گرفت و مبلغی برای آموزش دانشجویان ایرانی در رشته صنعت نفت اختصاص یافت. سوم اینکه در عوض، زمان اعتبار قرارداد از تاریخ امضا به مدت 60 سال تعیین شد. چهارم اینکه، پایه پرداخت سهم ایران از 16 درصد سود خالص سالانه به 4 شیلینگ برای هر بشکه تغییر کرد. در واقع میزان ثابت و مطمئن و تأثیر ناپذیری از نوسان های بازار، برای ایران در نظر گرفته شد. اما این تغییر به هیچ روی به معنای افزایش سهم ایران نبود.

در یک تحلیل کلی، در خصوص قرارداد 1933، میتوان چنین برداشت کرد که :

الغاء امتیاز داری و بی‌دقتی در انعقاد قرارداد جدید، گواهی است بر این حقیقت که حکومت ایران، در پنجه‌های شیر بریتانیا، پیچ و تاب می‌خورد. وضعیتی که در آن مذاکرات دنبال می‌شد، یک‌بار دیگر تصدیق می‌کند که شرکت نفت انگلیس و ایران تنها یک مشغله تجاری نداشت، بلکه در جایگاه نماینده وزارت خارجه بریتانیا، ماموریت ایجاد سلطه اقتصادی و سیاسی بر ایران را برعهده داشت.

قرارداد 1933 اساساً با امتیاز داری تفاوت ماهوی نداشت و حتی عوارضی در پی داشت که بیشتر تحولات دهه بعد، ناشی از آن بود. این قرارداد پیش از آنکه آراء معترضین بر قرارداد پیشین داری را برآورده سازد به استحکام بیشتر منافع انگلیس معطوف بود، بنابر این از دید مخالفان، این قرارداد بیش از یک مانور سیاسی - اقتصادی تلقی نشد.

هرچند که امضای این قرارداد، در آن هنگام، موفقیتی بزرگ جلوه داده شد. حسن تقی زاده (وزیر مالیه وقت) با امضای این قرارداد باری بر دوش خود گذاشت که 14 سال بعد، هنگامی که تلاش کرد آن را بر زمین نهد، اوضاع کشور به کلی متحول شده بود. اعترافات او در مجلس، مشروعیت این قرارداد را به کلی مخدوش کرد.

شناخت منابع مطالعاتی :

برای شناخت مسئله نهضت ملی شدن صنعت نفت میتوان به منابع زیر مراجعه کرد . سعی شده در معرفی منابع ، از گرایشات مختلف و جریانات سیاسی موافق و مخالف نام برده شود:

جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای 28 مرداد : سرهنگ غلامرضا نجاتی

خاطرات : خلیل ملکی

روزنامه های این دوره مانند : ایران ما ، قیام ایران ، کیهان ،

ایران بین دو انقلاب : پرواند آبراهامیان ، ترجمه گل محمدی - فتاحی

تقریرات مصدق در زندان

خاطرات و تألمات مصدق: به کوشش ایرج افشار

کتاب سپاه : حسین مکی (شامل مذاکرات کمپسیون نفت به انضمام اسناد محرمانه از نفت)

نفت، خاورمیانه و قدرت‌های بزرگ : بنجامین وادران، ترجمه عبدالحسین شریفیان

مکتوب ها در زندان : نوشته حسین فاطمی

مصدق و نبرد قدرت، همایون کاتوزیان : ترجمه احمد تدین

مذاکرات مجلس شورای ملی

خاطرات در تبعید : اشرف پهلوی

گذشته چراغ راه آینده : جامی (انتشارات حزب توده)

تجربه 28 مرداد : ف.م. جوانشیر ، انتشارات حزب توده

مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی: م . دهنوی

بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران : روح‌الله حسینیان

جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد : احمد گل محمدی

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: عبدالله شهبازی

بازخوانی نهضت ملی ایران : روح الله حسینیان

... و

جنگ جهانی دوم در 1320 ش ، به ایران هم کشیده شد و همزمان با آن رضاخان از ایران خارج شده و حکومت محمد رضا آغاز گشت .از این زمان مسئله نفت در ایران و ارتباط آن با انگلیس ، در ابعاد مختلفی مورد توجه قرار گرفت .

نفت ایران پس از جنگ دوم جهانی:

قدرت های بزرگ پیروز در جنگ، هنوز از تب و تاب جنگ خارج نشده بودند که مذاکراتی را برای تسلط بر منابع نفت خاورمیانه از جمله، ایران، آغاز کردند. هیاتی هم از شوروی به ایران آمدند تا امتیازی مشابه قرارداد نفت جنوب، در قسمت های شمالی به دست آورند. این هیات در دیدار با شاه یادآور شد که آینده روابط ایران و شوروی به پاسخ دولت ایران به این پیشنهاد بستگی دارد. در همان اوان که بحث امتیاز خواهی شوروی نقل محافل بود، دکتر مصدق، در اولین اقدام خود در زمینه نفت، طرحی دو فوریتی به مجلس تقدیم کرد که در یازدهم آذر 1323 با تصویب مجلس به صورت قانون درآمد. براساس این قانون، هرگونه مذاکره رسمی و غیررسمی به منظور اعطای امتیاز نفت، ممنوع شد. پیشنهاد مصدق به شوروی این بود که دولت شوروی، سرمایه لازم را برای استخراج نفت در اختیار ایران بگذارد و در عوض ایران متعهد شود که نفت تولید شده را به طور انحصاری به دولت شوروی بفروشد.

پس از جنگ دوم جهانی، شوروی از تخلیه ایران خودداری کرد و پس از غائله آذربایجان، طبق موافقت نامه قوام- ساد چیکف، فرار شد که شرکت مختلطی میان ایران و شوروی تشکیل و امتیاز نفت شمال ایران به مدت 50 سال به این شرکت واگذار شود. اما این موافقت نامه برای اجرا به تصویب مجلس نیاز داشت. مجلس در جلسه مورخ 29 مهر 1326 نه تنها این موافقت نامه را رد کرد، بلکه واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت و مشتقات آن، به خارجی ها و ایجاد هر نوع شرکت برای این منظور که خارجی ها در آن به وجهی از وجوه سهام باشند را مطلقاً ممنوع کرد. نمایندگان مجلس برای حفظ موازنه بین انگلیس و شوروی و برای کاستن از عصبانیت شوروی، تبصره ای در قانون یادشده گنجاندند که براساس آن دولت مکلف شده بود در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور، اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن، مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد. پیشنهاد کنندگان و تصویب کنندگان این قانون نمی دانستند که شعله های آتشی که برافروخته اند تا به کجا زبانه خواهد کشید. دولت، نخست تصویری کرد که این تبصره تنها یک اقدام نمادین برای کاهش اقدام های تلافی جویانه و عناد ورزانه شوروی است، اما قوام دستور شروع مذاکرات با شرکت نفت را به وزارت دارایی ابلاغ کرد. هر چند که دولت او دیری نپایید و در کمتر از دو ماه پس از تصویب این قانون سقوط کرد.

دولت حکیمی، جد و جهدی در این باره نکرد. پس از او دولت هژیر که در خرداد 1327 بر سر کار آمد، اجرای این قانون را در برنامه خود قرار داد. اما در عمل، مذاکرات جدی در دولت دوباره ساعد (آبان 1327) آغاز شد. گلشایان (وزیر دارایی وقت) ریاست هیئت ایرانی و نویل گس (یکی از مدیران شرکت) ریاست هیئت شرکت نفت را به عهده داشتند. در آن هنگام ونزوئلا قرارداد امتیازی بر مبنای سهم 50-50 را به اجرا گذاشته بود و دولت عربستان نیز در مذاکرات خود با طرف های خارجی همین سهم را خواسته بود. گلشایان نیز با استناد به قبول شرایط 50-50 در ونزوئلا تلاش می کرد شرکت را متقاعد سازد که در اصل سهم منافع تجدید نظر شود، اما گس با این اصل به کلی مخالف بود و تنها به پاره ای از تعدیلات در قرارداد رضایت می داد.

در تب و تاب مذاکرات یادشده، سیدحسین تقی زاده (وزیر مالیه وقت که قرارداد 1312ش یا 1933 م، را به امضا رسانده بود) در جلسه بهمن 1327 مجلس، طی سخنانی در باره جریان امضای قرارداد 1312 مدعی شد که او در این جریان تنها آلت دست رضا شاه بوده است. سخنان او در آن حال و هوا، موج سهمگینی علیه شرکت نفت به راه انداخت و مشروعیت و اعتبار قرارداد 1312 را به کلی مخدوش کرد. درآمد دولت ایران بابت این قرارداد در قیاس با قراردادهای دیگری که در منطقه خاورمیانه، از جمله عراق، باب شده بود، بسیار کم بود و اسباب کدورت خاطر و احساس غبن را در افکار عمومی و دولت مردان به وجود آورده بود؛ به گونه ای که درخواست 50 درصد سهم از منافع شرکت حق طبیعی و مسلم ایران تلقی می شد و هرگونه پیشنهادی که کمتر از این سهم نصیب ایران می کرد، ناعادلانه و پیشنهاد دهنده آن خائن لقب می گرفت. سرانجام با رایزنی های مقامات دولتی انگلیس و مداخله شاه، قرارداد الحاقی گس- گلشائیان، در 26 تیر 1328 به امضا رسید و دو روز بعد برای تصویب به مجلس تقدیم شد.

اما ببینیم قرارداد الحاقی چه بود. آیا این قرار داد، برای جبران شکست منافع ایران، بسته شد؟ آیا در این قرار داد، آنگونه که ادعا میشد، منافع ایران تامین شد؟ در پاسخ باید گفت:

پس از شهریور 1320 مسئله نفت همچنان یکی از مهمترین موضوعات مطرح بود. شوروی بر امتیاز نفت شمال تأکید داشت، آمریکا به عنوان قدرت تازه وارد، خواهان سهم ویژه ای بود و بریتانیا منافع خود و قرارداد 1933 را در معرض تهدید می دید. لذا قرارداد الحاقی گس - گلشائیان در چنین وضعیتی از سوی انگلستان و برای تضمین و استمرار منافع نفتی آن دولت مطرح شد. نمایندگان شرکت نفت به همان گونه که رضا شاه را وادار به پذیرش قرارداد 1933 کردند، در این تاریخ، محمدرضا شاه را وادار به پذیرش قرارداد الحاقی کرده و از او می خواستند که برای تصویب آن در مجلس بکوشد. بدین گونه قرارداد الحاقی در آخرین روزهای عمر مجلس پانزدهم در دستور کار قرار گرفت تا شاید با توجه کمبود وقت، با شتابزدگی به تصویب برسد. اما تلاش اقلیت چند نفره مجلس مانع از تصویب لایحه شد و عملاً این مجلس شانزدهم بود که می بایست تکلیف نفت ایران (و تبعات آنرا) را روشن سازد. هنگامی که فریزر (رئیس کل شرکت نفت) توانست همه خواسته های خود را با عنوان ضمیمه الحاقی قرارداد به امضای گس (نماینده شرکت نفت) و گلشائیان (وزیر دارایی ایران) برساند، مطمئن شد که منافع بریتانیا را برای دهها سال دیگر تضمین کرده است. او مطمئن بود که تحقق اهداف بریتانیا از طریق اعمال نفوذ در میان نخبگان سیاسی ایران میسر است و با انجام اقداماتی برای تقویت موقعیت شاه و روی کار آوردن مجلس و دولتی همراستا، همه اهداف مورد نظر به دست خواهند آمد. دخالت در انتخابات مجلس و حذف افرادی که مانع و مزاحم تلقی می شدند، در این راستا انجام گرفت، اما آنچه همه محاسبات و پیش بینی های بریتانیا را به هم زد، حضور نیروی مردمی و تشویق نیروهای دینی و خارج کردن عنان امور از دست نخبگان بود که انگلستان امیدوار بود با همکاری آنها به نتیجه مطلوب برسد. قتل هژیر (وزیر دربار و مجری انتخابات) به وسیله نیروهای مذهبی، به تجدید انتخابات و ورود تعدادی از نمایندگان مورد نظر مردم انجامید. این امر باعث شد تا مطالبات مردمی، در مجلس نیز نمایندگان و سخنگویانی داشته باشد. اما سیر حوادث نشان داد که تحقق آرمان بزرگ ملی شدن نفت، از عهده اقلیت مجلس

شانزدهم، به تنهایی بر نمی‌آید. برنامه انگلیسی‌ها و شاه این بود که با قرار دادن شخصی چون رزم آرا در صدر دولت و انعطاف در قرارداد الحاقی، از ملی شدن نفت جلوگیری کنند. در اینجا نیز تنها عاملی که آنان را ناکام ساخت، حضور نیروی مردمی و از میان برداشتن رزم آرا از سر راه ملی شدن نفت بود. بسیاری از نخبگان سیاسی مطمئن شدند که در صورت همکاری با دولت و مخالفت با مطالبه ملی، سرنوشت رزم آرا در انتظار آنهاست. بدین ترتیب، مردم توانستند استعمار را از بهره‌برداری از همهٔ رجال و امکاناتی که به آنها امید بسته بود، محروم سازند. در پی چنین اقداماتی بود که نه تنها اقلیت هوادار ملی شدن نفت در مجلس شانزدهم بلکه اکثریت نمایندگان نیز به نهضت پیوستند و قانون ملی شدن نفت را تصویب کردند.

در این خصوص عملکرد مجلس و مخالفت آن با قرارداد الحاقی چگونه تحلیل می‌شود؟ در مجلس نمایندگان آرایش یکدستی نداشتند. گروهی گرایش‌های استقلال‌خواهی و وطن‌پرستانه داشتند. گروهی دیگر از سیاست شوروی در ایران پشتیبانی می‌کردند (بیشتر این گروه از اعضای حزب توده یا دنباله‌رو اهداف آنها بودند) گروه سوم به سوی سیاست انگلیس در ایران گرایش داشتند. با این حال هیچ یک از گروه‌های سه‌گانه اخیر برتری قاطعی در مجلس نداشت و در صورت ائتلاف دو گروه بر ضد دیگری، آرایش و تعادل نیروها به هم می‌خورد. غیر از این گروه‌ها، عده‌ای نیز جهت کاستن از نفوذ شوروی و انگلیس بی‌میل نبودند که پای قدرت دیگری مانند کشور آمریکا نیز به میان کشیده شود. بندریج ائتلافی (هرچند بدون هماهنگی) بر ضد انگلستان شکل گرفت. مجلس طی سال‌های 1323-1327 قوانینی در جلوگیری از واگذاری امتیازات نفتی به کشورهای خارجی تصویب کرد. در اینجا دولت انگلستان دریافت که منافع عظیم نفتی‌اش در جنوب و غرب ایران با خطر جدی مواجه شده است. قرارداد الحاقی نفت (که بعداً با نام قرارداد گس - گلشائیان مشهور شد) مهمترین طرح بریتانیا برای تحکیم موقعیتش بر منابع نفتی ایران در جنوب و غرب کشور محسوب می‌شد.

نگرانی‌های نفتی جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم تا چه اندازه در بحران‌های نفتی منطقه موثر بود؟

در 1941 م/ شهریور 1320. ش وقتی که دامنه جنگ به ایران کشیده شد، تنها دو قرارداد و امتیاز نفتی معتبر در ایران وجود داشت: اولین و مهمترین آنها، قرارداد 1933 م، یا 1312 ش، شرکت نفت انگلیس و ایران بود (که در پی تجدیدنظر در امتیاز داری تشکیل شده بود) و دومین آنها امتیازی بود که با وجود اهمیت کمتر آن، در اختیار شرکت نفت کویر خوریان قرار داشت.

در 1941 وقتی که آلمان به روسیه حمله کرد، بریتانیا از در اتحاد با روسیه درآمد. انگلیسی‌ها به دیدگاه‌های شاه درباره منافعشان در ایران با ظن و تردید نگاه می‌کردند؛ چراکه رضاشاه روابط دوستانه خود را با آلمان حفظ کرده بود.

در این زمان، چرچیل پیش از هر چیز به حفاظت از شرکت نفت انگلیس و ایران می‌اندیشید. او به شدت نگران بود که نیروهای ایرانی مستقر در اطراف شرکت، در صدد تصرف آن برآیند و کارمندان شرکت را گروگان بگیرند. وی در صدد برآمد تا سیاست سنتی استفاده از ایلات در مقابل حکومت مرکزی ایران را به لحاظ این که آیا هنوز کارآیی خود را حفظ کرده است یا نه، مورد ارزیابی قرار دهد؛ و در نهایت به این گزینه رسیدند که بریتانیا در اتحاد با روسها مبارزه مشترکی را با ایران آغاز کند.

روسها نیز از قبل نگران نفت ایران بودند. دولت روسیه در بیانیه اشغال ایران در 1941/سوم شهریور 1320، از حکومت ایران تقاضا کرد امکان بهره‌برداری از منابع نفتی خوریان را برای آنها فراهم کند؛ روسها این بار امتیاز نفت تمامی پنج استان شمالی ایران را درخواست کردند. در خلال جنگ دوم جهانی، نیروهای اشغالگر روسی به حفاری چاههای نفت در سمنان و حاشیه دریای مازندران پرداختند و زمین‌شناسان روسی در زمینه وجود منابع بالقوه نفت در شمال ایران نظر قطعی دادند. سربازان روسی، چند سال پس از پایان جنگ دوم جهانی نیز همچنان در منطقه حفاری شده باقی ماندند تا ادعای روسیه در خصوص امتیاز کویر خوریان را هرچه بیشتر تحکیم کنند. در 1943 م، یادداشتی در وزارت خارجه امریکا تهیه شد که به طور کامل دقیق نقش روبه‌رشد ایالات متحده را در ایران مورد بررسی قرار می‌داد. در این گزارش آمده که ایالات متحده به دلیل برخورداری از موقعیت مناسب می‌تواند به تنهایی ایران را به درجه‌ای برساند که بدون نیاز به کمکهای بریتانیا یا روسیه بتواند نظم را در خانه خود حفظ و حراست کند.

در 1943 م نیز، رئیس اداره پشتیبانی جنگ امریکا، در نامه‌ای به روزولت، کنترل نفت ایران از سوی بریتانیا را تقبیح کرد. وی معتقد بود که ایالات متحده باید از بریتانیا بخواهد تا به جبران مشارکت امریکاییها در جنگ، يك سوم منافع خود در نفت ایران را به ایالات متحده واگذار کند. هنگامی که روزولت در اوایل 1944 خطاب به چرچیل وجود چشمان گوسفندی بر مناطق نفتی ایران را تکذیب کرد، ولی احتمالاً واقعیت داشت که ایالات متحده دست کم يك چشم عقابی (به تعبیر جیمز بیل) بر این ذخایر داشته است.

منافع نفتی امریکا پس از جنگ در ایران :

حال می‌خواهیم ببینیم منافع نفتی امریکاییها پس از جنگ جهانی دوم در ایران چگونه طراحی شد؟

در پاییز 1943، شرکت بریتانیایی شل نماینده‌ای به ایران فرستاد تا درباره يك امتیاز نفتی در مناطق جنوب و شرق ایران مذاکره کند. ولی حکومت ایران این پیشنهاد را به آگاه نمودن شرکتهای امریکایی و کسب اطلاع کامل از دیدگاه آنها موکول کرد. در بهار 1944 نمایندگان دو شرکت امریکایی (شرکت نفت استاندارد و اکیوم و شرکت نفت سینکلر) بدون اطلاع بریتانیا و روسیه به تهران آمدند. اولین خبر رسمی درباره این مذاکرات از سوی ساعد (نخست‌وزیر) به مجلس داده شد. همچنین شایع شده بود که به محض خلاصی کشور از زیر یوغ نیروهای روسی، امتیاز شمال نیز به استاندارد و اکیوم واگذار خواهد شد.

استاندارد واکيوم با تشويق حكومت ايران و وزارت خارجه امريكا، فعالانه درصدد برآمد تا امتيازى را در ايران كسب كند و به همين منظور در سراسر سال 1943 عميقا خود را درگير اين مساله كرده بود. بریتانیا این ابتکارات ایالات متحده را دقیقاً زیر نظر داشت. به منظور خنثی کردن پیشروی استاندارد واکيوم، شرکت شل در نوامبر 1943 برای اخذ همان امتیازی که استاندارد در تلاش برای کسب آن بود، دو نماینده به ایران روانه کرد. این شتاب برای کسب امتیازات در ایران، با پیوستن شرکت سینکلر به این ماجرا در اوایل سال 1944 به اوج خود رسید.

تقویت سریع حضور امريكا در ايران، نارضايتی روسها را برانگیخت. هدف روسها این بود که از نفوذ دو قدرت رقیب دیگر - انگلیس و امريكا - در ايران پیشی گیرند. فشار روسیه چنان شدید بود که شاه بعدها نوشت: ما خود را روبروی يك پیشنهاد روسی دریافتیم که به اندازه‌ای تند بود که بیشتر به يك فرمان شباهت داشت آنها گفته بودند: يك جامعه تولیدکننده نفت شوروی - ایرانی (49-51 درصد) باید همين حالا ایجاد شود.

به نوشته نصرا. . . فاطمی، پیشنهاد روسها به قدری ناگهانی و سریع بود که در مراحل پایانی مذاکرات نفتی با ایالات متحده به یکباره همه چیز را برهم زد.

مبارزه روسها برای کسب امتیاز نفت شمال (پس از جنگ دوم جهانی)

پیشنهادهاى روسها برای امتیاز نفت مختصر و مبهم بود: 1- منطقه تحت پوشش امتیاز باید پنج استان شمالی (آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان) را در بر گیرد. 2- مدت امتیاز، هفتادوپنج سال باشد. 3- حکومت روسیه در ظرف پنج سال کار اکتشاف را در تمام مناطق آغاز کند و پس از آن که بررسی زمین‌شناختی منطقه به پایان رسید، حکومت روسیه منطقه تحت پوشش امتیاز را مجدداً تعیین کند و آن‌گاه مناطقی را که منافع نفتی آن تثبیت شده است به اطلاع حکومت ایران برساند. 4- جزئیات امتیاز درباره حق الامتیاز، پرداختهای روسیه به حکومت ایران، سرمایه، مدیریت، افراد، خرید زمین از مردم، تعداد تکنسینهای روسی و روابط آنها با حکومت ایران و. . . پس از تصویب امتیاز در مجلس مورد بررسی قرار گیرد. در پاسخ به این تقاضاهای نفتی روسیه، حکومت ایران به اطلاع سفارتخانه‌های بریتانیا، روسیه و امريكا رساند که مذاکرات مربوط به امتیازات نفتی به پس از جنگ موکول می‌گردد. ولی این اعلام به تشدید فعالیتهای روسیه در مجلس و مطبوعات منجر شد و در راس آنها، مطبوعات روسی حکومت ایران را به باد انتقاد گرفتند. سفارت روسیه به مرکز توطئه بر ضد ساعد تبدیل شده بود. تظاهرات به نفع روسیه در برخی نقاط کشور صورت می‌گرفت. در تهران کامیونهای ارتش روسیه تظاهرکنندگان توده‌ای را به محل تظاهرات در جلوی مجلس می‌بردند و سربازان روسی محافظت از تظاهرات را برعهده داشتند تا از سرکوب آن توسط نیروهای انتظامی جلوگیری کنند. رادیو مسکو و رادیو باکو از سیاستمداران ایرانی بدگویی می‌کردند و کارگران و دهقانان را به قیام علیه حکومت تحریک می‌نمودند. ایزوستیا، ساعد را متهم کرد که وی به تشويق قدرتهای خارجی در مقابل روسیه موضع گرفته است.

بریتانیا نیز با تصمیم حکومت ایران موافق بود و آن را به رسمیت شناخت. با این حال، ایالات متحده هنوز از آمادگی کافی برای مقابله با چنین وضعیت بفرنجی برخوردار نبود. وزارت خارجه آمریکا نتوانست پیشنهادهای رقابت‌آمیز شرکت‌های نفتی استاندارد و سینک‌لر را هماهنگ کند. علاوه بر رقابت با انگلستان و روسها در کسب امتیازات، امریکاییها حتی در میان خودشان نیز رقابت داشتند؛ علاوه بر آن که اقدام بریتانیا در اعزام شل به ایران نیز به‌طور جدی تلاش امریکاییها را خنثی کرده بود. سرانجام در نتیجه این مخالفتها، ساعد در 18 آبان 1323 مجبور به استعفاء شد. این فشار تا 21 آذر 1323 ادامه یافت و در این زمان طرح دکتر مصدق مبنی بر ممنوعیت اعطاء هرگونه امتیاز نفتی بدون تصویب قانونی، به تصویب مجلس رسید. برطبق این قانون، هیچ حکومتی حق نداشت مذاکرات مخفی با دول خارجی در خصوص امتیازات انجام دهد و به متفقین هشدار می‌داد که ایران آماده مقاومت در برابر هرگونه فشاری خواهد بود. تحت تاثیر این اقدام، سفارت روسیه در تهران و روزنامه‌های توده‌ای در سراسر کشور، تفسیرهای غیردوستانه و غیرمستقیم خود را به حمله‌های آشکار تغییر دادند. روزنامه آژیر، امریکاییها را متهم کرد که بر ضد روسیه در ایران توطئه می‌کنند. مطبوعات کمونیستی، بریتانیا را يك جنگجوی در حال احتضار معرفی می‌کردند که دیگر هیچ‌جایی در شورای قدرتهای بزرگ ندارد و در سراسر خاورمیانه آن‌قدر نامردمی شده است که به محض اتمام جنگ همه ملت‌های در بند آسیا و آفریقا بر ضد امپراتوری مستبد و رمیده سر به شورش برخوانند داشت. روسها معتقد بودند که دادن این مهلت قانونی به امتیازات، تنها به نفع بریتانیا (که قبلاً موقعیت نفتی مناسبی داشته است) تمام خواهد شد. آنها می‌گفتند: اگر ملاک نظر ایران از این قانون حفظ توازن است، تنها راه ایجاد موازنه در مقابل نفوذ بریتانیا در جنوب، این خواهد بود که امتیازی نیز در شمال به اتحاد شوروی داده شود. کافنارادزه (رئیس هیات روسی) اظهار کرد که به دلیل تیرگی روابط ایران و شوروی، وی موظف است خاک ایران را به سرعت ترك کند و چنین نیز کرد. این واقعه اولین دور نزاع ایرانی - شوروی، پس از جنگ جهانی دوم بود.

روسها، علیرغم همه این مسائل، باز هم امید خود را از دست ندادند و بر يك امتیاز از طریق شرکت ایران و روسیه با سرمایه مشترک پافشاری کردند. قوام (نخست‌وزیر) که در اسفند 1323 برای مذاکره درباره خروج نیروهای روسی در مسکو به سر می‌برد، با استالین به مذاکره پرداخت. وزیر خارجه روسیه در مذاکرات خود با قوام گفته بود: «حکومت شوروی از تقاضای خود برای يك امتیاز نفتی صرف‌نظر می‌کند. در عوض يك شرکت ایرانی و روسی با سرمایه مشترک تاسیس گردد. اما از آنجاکه روسها از حضور نیروهای خود در نواحی شمالی ایران به‌عنوان اهرم فشاری بر ایران استفاده می‌کردند، قوام با این پیشنهاد مخالفت کرد و حتی حاضر نشد بیانیه مشترک را نیز امضاء کند. البته قوام برای نیل به يك تفاهم، مذاکرات غیررسمی با سادچیکوف (سفیر جدید روسیه در تهران) را دنبال کرد. در واقع با استناد به این مذاکرات بود که در مارس 1946، روسها عقب‌نشینی خود را از مناطق اشغالی شمال اعلام کردند. مذاکرات قوام و سادچیکوف سرانجام در 15 فروردین 1325 به توافق انجامید که بر طبق آن، حکومت ایران در مقابل تخلیه مناطق اشغالی ایران از سوی نیروهای شوروی و رضایت آنها در تلقی مساله آذربایجان به‌عنوان يك امر داخلی ایران، با تاسیس يك شرکت مشترک نفتی ایران و شوروی برای توسعه نفت استانهای شمالی موافقت کرد. براساس این موافقتنامه، قرار شد که حکومت

روسیه پنجاه و یک درصد و حکومت ایران چهل و نه درصد سهام شرکت را در بیست و پنج سال اول در اختیار داشته باشند و در بیست و پنج سال دوم سهام طرفین به طور مساوی محاسبه گردد.

در واشنگتن يك حالت خوشبینی و اطمینان حاکم بود که هیچ قراردادی به ضرر منافع ایران منعقد نخواهد شد. اما در لندن وضعیت طور دیگری بود و آنها اصرار داشتند که جریانهای مخفی میان قوام و روسها وجود داشته است روزنامه‌های بریتانیایی نیز این جریانات را به نفع روسها تلقی می‌کردند. به عقیده آنها، موافقتنامه قوام – سادچیکوف يك عمل انجام‌شده بود و می‌گفتند که برخلاف صورت ظاهری، روسها در عمل با زور و تزویر به مطالبات خود رسیده‌اند. آنها همچنین اعتراض کردند که اصل برابری فرصت اقتصادی برای قدرتهای اصلی نادیده انگاشته شده و به ترتیبی که پیش می‌رود استانهای شمالی ایران به منطقه نفوذ کامل اقتصادی برای روسها تبدیل خواهد شد. لذا تایمز لندن در سرمقاله‌ای، پیشنهاد کرد منابع نفتی ایران که به اندازه‌ای وسیع است که برای همه سهم کافی می‌گذارد، میان روسیه و بریتانیا به طور موزون تقسیم شود.

با این حال مجلس پانزدهم که در 25 مرداد 1326 گشایش یافته بود، در 30 مهر از تصویب موافقتنامه قوام – سادچیکوف سر باز زد. این اقدام اعتراض روسیه را برانگیخت و در این اعتراضات روسها احتمال قطع روابط دیپلماتیک را مطرح کردند. این هشدارها همچنین با تهدیدات تبلیغاتی مطبوعات شوروی و رادیو مسکو همراه بود. اختلاف ایران و روسیه تا پایان سال 1947 همچنان ادامه یافت. در این سال، سفیر امریکا در تهران، بیانیه شدیدالحنی صادر کرد و در طی آن خطاب به ایرانیان گفت که شما به عنوان صاحب کشور خودتان، در رد یا قبول امتیاز به شوروی یا هر دولت دیگر آزاد هستید. او همچنین به ایرانیان اطمینان داد که چنانچه بخواهند موافقتنامه قوام – سادچیکوف را رد کنند، می‌توانند در برابر تهدید روسیه، روی حمایت امریکا حساب کنند. با اتکاء به این بیانیه و با پشتگرمی دکترین ترومن، ایران در برابر فشارهای روسیه قدرت مقاومت یافت و حتی به روسها هشدار داد که ممکن است موضوع را مجدداً به شورای امنیت ارجاع دهد.

کنسرسیوم غربی نفت ایران

با بسته شدن درب تقاضای نفتی روسیه، فصل نوینی در مسائل نفتی ایران و انگلیس گشوده شد که پای شرکتهای امریکایی را به سرنوشت نفت ایران باز می‌کرد. خودداری مجلس از تصویب موافقتنامه قوام – سادچیکوف، اعتراضهای شدید روسیه را موجب شده بود. اعتراضهای روسها گستاخانه و سازش‌ناپذیر بود و بر مساله شناسایی موجودیت امتیاز نفتی بریتانیا در جنوب انگشت می‌گذاشت.

در واکنش به فشارهای مخالفان، قوام مذاکرات خود را با شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز کرد و خواستار تجدیدنظر در قرارداد 1933 (1312) و انعقاد ترتیبات جدیدی برای تقسیم سود میان حکومت ایران و شرکت شد. قوام در نطق رادیویی خود به مردم هشدار داد که ایران در میان دو بلوک بزرگ قدرت، بی‌طرف می‌ماند و اضافه کرد: من امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران را پیگیری کرده‌ام و تا جایی که لازم باشد برای تضمین رضایت ملت ایران پافشاری خواهم کرد. گرچه مقاومت انگلیسیها،

بی‌تفاوتی امریکاییها و تلاش شاه برای تحت‌کنترل‌درآوردن قدرت قوام در کابینه و مجلس موجب شد تا قوام استعفاء دهد و مذاکرات تعطیل گردد، ولی در اواخر سال 1947 م حکومت ایران پیشنهاد خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران دوباره مطرح کرد و به‌ویژه خواستار مشارکت ایران در مدیریت شرکت و اجرای طرح کلی جدیدی شد که براساس آن درآمد ایران از نفت با درآمد ونزوئلا قابل‌مقایسه بود. شرایط امتیاز 1933 در زمینه سود خالص، دسترسی ایران به حسابها، استفاده از کارمندان محلی و تعیین قیمتها در ایران مورد ارزیابی قرار گرفته بود تا معلوم شود که چگونه شرکت از آنها به ضرر ایران سوءاستفاده کرده است.

در زمان درخواست رای اعتماد ساعد از مجلس، اکثر نمایندگان قطعنامه‌ای را امضاء کردند که طی آن از حکومت می‌خواستند مذاکرات خود را با شرکت نفت انگلیس و ایران فوراً آغاز کند و گزارش آن را در اسرع وقت به مجلس تقدیم کند. به‌این‌خاطر، ساعد کمیته‌ای به ریاست گلشائیان (وزیر مالیه) تشکیل داد تا با شرکت وارد مذاکره شود. پس از مذاکرات طولانی، گرچه شرکت آمادگی خود را با افزایش نسبی پرداختها به حکومت ایران اعلام کرد، ولی از نظر شرکت پذیرش حضور ایران به‌عنوان شریک صاحب‌رای در مدیریت شرکت غیرممکن بود و همچنین اصرار داشت که قید طلا در موافقتنامه 1933 حذف شود. به‌این‌ترتیب کمیته مزبور براساس صورت جلسات شورای وزیران، پیشنهاد شرکت را ناکافی و غیرقابل‌پذیرش دانست. با این‌حال، چون حکومت ایران نمی‌توانست بیش‌ازاین در مقابل فشارهای بریتانیا مقاومت کند، به‌ناچار به موافقتنامه متمم تن در داد. مخالفان معتقد بودند که این موافقتنامه علیرغم برخی مزایای اندک، منافع ایران را تامین نمی‌کند و ضمناً بخشی از موافقتنامه متمم را که از مشارکت ایران در مدیریت شرکت جلوگیری می‌کرد، نسخه دوم قرارداد 1933 دانستند؛ آنها همچنین معتقد بودند که این موافقتنامه هیچ‌گونه حد و مرزی برای مداخله شرکت در امور داخلی کشور تعیین نکرده است. دلایل اصلی مخالفان به شرح زیر بود:

- 1- موافقتنامه، قرارداد بی‌اعتبار 1933 را که با زور بر ایران تحمیل شده بود، مورد تصدیق قرار می‌دهد.
- 2- با تثبیت مبلغ پرداختی شرکت به‌عنوان حق‌الامتیاز و مالیات برای سال 1948 و عطف آن مبلغ به سال پیشین، قید طلا که موضوع اختلاف بود، به‌طور ضمنی مطابق خواست شرکت مورد تفسیر قرار گرفته است.
- 3- با تفسیر قید طلا، ایران از پنجاه درصد مابه‌التفاوت قیمت طلا و اسکناس استرلینگ محروم شده است.
- 4- این موافقتنامه یک توجیه قانونی و قطعی برای مالیات حکومت بریتانیا وضع کرده، در حالی که برطبق عرف بین‌الملل هیچ حکومتی نمی‌تواند بر حکومت دیگر مالیات ببندد.

5 - در موقعی که بهره‌برداری برای تمام سال متوقف می‌شد هیچ حداقل پرداختی تعیین نشده، درحالی‌که براساس موافقتنامه پیشین، ایران در هر شرایطی دست‌کم هفتصدوپنجاه هزار پوند دریافت می‌کرد.

6 - کلیه دعاوی ایران نسبت به شرکت سابق، بدون رسیدگی به حسابهای شرکت و ارزیابی ادعاها تصفیه گردیده‌است.

7- گرچه برطبق قرارداد 1933 ایران بیست درصد از ذخایر شرکت را در اختیار داشت، ولی موافقتنامه متمم حقوق ایران را در ذخایر کلی محدود کرده و ایران را از حقوق خود در دیگر ذخایر، به کلی و برای همیشه محروم ساخته‌است.

8 - موافقتنامه جدید، ایران را از سهم خود در ذخایر شرکتهای تابع و وابسته (که ایران ادعای بیست درصد از آن را می‌نمود) محروم ساخته‌است.

9- در حالی که موافقتنامه متمم به ازاء هر تن، یک شیلینگ به ایران می‌پرداخت، حکومت عراق در حال مذاکره برای انعقاد قراردادی است که برای آن کشور به ازاء هر تن، هیجده شیلینگ به ارمغان می‌آورد و در مورد ونزوئلا، حکومت این کشور به ازاء هر تن تقریباً سی شیلینگ درآمد دارد.

مرحله چهارم : نهضت ملی شدن صنعت نفت

اگر یک تحلیل گر مسائل سیاسی ، قصد داشته باشد ، مسیر حرکت سیاسی انگلیس در ایران را برای حفظ منافع (بویژه منافع نفتی اش) ، رصد کند ، متوجه خواهد شد که بریتانیا برای رسیدن به اهداف و حفظ منافع خود در ایران ، طی قرن بیستم ، اقدامات زیر را (به ترتیب زمانی) انجام داد :

قرارداد 1907 ، تثبیت حضور رسمی در ایران ، بویژه در نیمه جنوبی ایران

تشکیل شرکت نفت انگلیس و ایران (برای استحکام و قبضه کردن امتیاز داری) در 1909

قرارداد 1919 (وثوق الدوله) برای تسلط کامل بر ایران (در پی خلاء عدم حضور شوروی)

کودتای سوم اسفند 1299 ش (1921) به دلیل ناکامی در تحقق اهداف قرارداد 1919

قرارداد الحاقی 1933 (1312 ش) ، به دنبال مخالفت رضاخان با قرارداد داری (برای تجدید نظر و تثبیت قرارداد داری و تحکیم موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران)

قرارداد گس - گلشائیان در 1328 (1949) برای تثبیت منافع نفتی ، به دنبال مخالفت های مجلس پانزدهم و شانزدهم و دکتر مصدق

کودتای 28 مرداد 1332 (1953) با کمک امریکا ، برای خنثی کردن تلاش های مصدق

ورود جبهه ملی و نیروهای مذهبی به صحنه نفت :

انتخابات دوره شانزدهم مجلس ، با زمینه سازی دولت (برای انتخاب نمایندگانی که لایحه قرارداد الحاقی را تصویب کنند) شروع شد . دکتر مصدق درصدد مقابله با اقدامات دولت برآمد . نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم ، همراه با عده ای از روزنامه نگاران در منزل مصدق جمع شدند تا در باره مبارزه با اقدامات دولت چاره جویی کنند . سپس حاضرین یک کمیسیون هفت نفری انتخاب کردند که اعضای آن عبارت بودند از : عباس خلیلی (مدیر روزنامه اقدام) ، احمد ملکی (مدیر روزنامه ستاره) ، سید محمد رضا جلالی نائینی (مدیر روزنامه کشور) ، دکتر حسین فاطمی (مدیر روزنامه باختر امروز) ، ابوالحسن عمیدی نوری (مدیر روزنامه داد) ، مهندس احمد زیرک زاده (مدیر روزنامه جبهه ، ارگان حزب ایران) ، حسین مکی .

دکتر مصدق هم عملاً رهبری اعتراض کنندگان را داشت . در این زمان گروهی از متحصنین در اعتراض به انتخابات مجلس ، در منزل مصدق جمع شده و سازمان سیاسی جبهه ملی را به رهبری مصدق اعلام کردند .

به موازات حرکت جبهه ملی ، نیروهای مذهبی هم مبارزه خود را با دولت آغاز کردند . بر این اساس ، چند روز بعد، هژیر (وزیر دربار ، کسی که جریان تقلب در انتخابات را رهبری می کرد ، و متهم به طرفداری از منافع نفتی انگلیسی ها بود) هدف ترور سید حسین امامی (از اعضای فدائیان اسلام) قرار گرفت و کشته شد . (آبان 1328 ش)

به دنبال ترور هژیر ، گروهی از افراد جبهه ملی و نیروهای مذهبی (وابسته به کاشانی و فدائیان اسلام) دستگیر شدند . سید حسین امامی هم محاکمه و اعدام شد .

تلاش های فوق به نتیجه نسبی رسید و در آبان 1328 ، انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات ، بطلان انتخابات تهران را اعلام کرد . با تجدید انتخابات تهران در همان سال، کاندیداهای جبهه ملی حائز اکثریت شدند و دکتر مصدق نماینده اول مردم تهران شد .

مجلس شانزدهم ، و ملی شدن نفت :

در این زمان آیت الله کاشانی در تبعید بسر میبرد و اجازه شرکت در انتخابات را نداشت . آیت الله کاشانی به عنوان يك مبارز که با انگلیسی ها جنگیده بود و همه بدبختی ها را از استعمار می دانست . او در عراق، استعمار انگلیس را لمس کرده بود، زمینه های پیدایش صهیونیسم را در اسراییل احساس کرده بود و خودش با مرحوم آیت الله خوانساری در زندان انگلیس ها بود. در این زمان ما شاهد ظهور مبارزه مشترک مصدق و کاشانی هستیم . کاشانی در 20 خرداد سال 1329 ش. پس از 18 ماه تبعید با استقبال تاریخی مردم به تهران وارد شد.

توضیح اینکه : وقتی انتخابات دوره شانزدهم مجدداً در بهمن ماه 1328 برگزار و نتایج آن در فروردین 1329 اعلام شد. آیت الله کاشانی به مجلس راه یافت و نمایندگی را پذیرفت. با بهره گیری از مصونیت پارلمانی به تبعید ایشان پایان داده شد و به ایران بازگشت.

مصدق طی سخنرانیهایی در مجلس شانزدهم (قبل از طرح مسئله نفت) با تشکیل مجلس موسسان ، تجدید نظر در قانون اساسی ، افزایش قدرت شاه ، مداخلات دربار و اشرف خواهر شاه ، مخالفت می کرد .

رزم آرا بجای منصور به نخست وزیری رسید . رزم آرا ، در واقع منتخب امریکائیا بود و با سفارش آنها ، شاه (علیرغم میل باطنی اش) وی را به نخست وزیری برگزید . انگلیسی ها و شرکت نفت هم از رزم آرا حمایت میکرد . انگلیسی ها امیدوار بودند که در دوران نخست وزیری رزم آرا ، لایحه الحاقی (گس گلشائیان) به تصویب برسد و مشکل نفت به سود آنها حل شود .

رزم آرا که فردی جاه طلب بود ، و شاید قصد از میان برداشتن شاه را هم داشت ، با شورویها هم کنار آمد . از نظر جبهه ملی ، نخست وزیری رزم آرا ، یک شبه کودتا بود و مصدق در مجلس بشدت به مخالفت با آن پرداخت . نخست وزیری رزم آرا و مخالفت های عمومی ، در استحکام جبهه طرفداران صنعت نفت کاملاً موثر بود . احزاب ملی ، روحانیون ، بازاریان ، دانشگاهیان و کارگران در مقابل رزم آرا ، موضع گرفتند .

رزم آرا حتی تصمیم داشت به نحوی با مصدق نیز کنار بیاید ولی نتوانست و لذا تصمیم گرفت از اختلاف بین حزب توده و جبهه ملی به سود خود بهره برداری کند . رزم آرا ارتباط با سران حزب توده را حفظ کرده و به سیاست نفتی حزب توده آگاه بود . او میدانست که سران و کادر رهبری حزب توده ، طرفدار دادن امتیاز نفت شمال به شورویها می باشند . رزم آرا (با وجود غیر قانونی بودن حزب) فعالیت های آنان را نادیده گرفت و دست آنان را برای دشمنی با جبهه ملی باز گذاشت . بسیاری از رهبران توده (که پس از واقعه سوء قصد به شاه ، زندانی شده بودند) از زندان قصر فرار میکنند (بهتر است بگوییم فراری داده شدند) و مبارزه خود را با جبهه ملی آغاز کردند .

به این ترتیب در این زمان در مجلس ، ما شاهد مبارزه مصدق و جبهه ملی ، برای مقابله با تحکیم قدرت رزم آرا و همچنین رد لایحه قرارداد الحاقی دولت (گس - گلشائیان) هستیم .

رد لایحه قرارداد الحاقی گس - گلشائیان :

کمیسیون نفت (به ریاست مصدق) از دولت خواست که پرونده نفت را در اختیار کمیسیون قرار دهد . مصدق تلاش داشت با رد لایحه قرارداد الحاقی ، گامی بسوی ملی شدن نفت بردارد. رزم آرا از اظهار نظر در این باره خودداری میکرد . علت این بود که وی محرمانه با نمایندگان شرکت نفت وارد مذاکره شده بود . بر همین اساس مجلس ، دولت را استیضاح کرد . مصدق طی نطقی در مجلس اعلام کرد که : جبهه ملی قرارداد داری و قرارداد 1933 و همچنین قرار داد الحاقی را به رسمیت نمی شناسد (روزنامه باختر امروز ، 13 مهر 1329)

گرچه این استیضاح رای نیاورد ولی جنگ بین جبهه ملی با رزم آرا شدت گرفت . از همین زمان مصدق هم علناً از تز ملی شدن نفت حمایت کرد . در عین حال، در ابتدا کمیسیون نفت این پیشنهاد را نپذیرفت اما نمایندگان طرفدار مصدق توانستند رد لایحه قرارداد الحاقی را به تصویب برسانند. این اقدام مجلس با اقبال عمومی و تظاهراتی علیه شرکت نفت و دولت رزم آرا همراه بود .

میتوان اینگونه تحلیل کرد که رد قرارداد الحاقی ، شکست بزرگی برای دولت رزم آرا ، شاه ، و شرکت نفت بود . این پیروزی ، طرفداران ملی کردن نفت (در همه گرایش ها) را برای ادامه مبارزه قوی تر ساخت و انگیزه آنان را مضاعف کرد .

از این پس در دو جبهه بطور مشخص ، مبارزه برای ملی کردن نفت آغاز شد . در داخل مجلس طرفداران مصدق هستند و کسانی مانند دکتر شاپگان ، حسین مکی ، الهیار صالح ، نریمان ، حائری زاده ، دکتر بقایی .

در بیرون مجلس هم آیت الله کاشانی ، بطور مداوم با انتشار پیامهای خود ، از طرح ملی شدن حمایت میکرد . آیت الله خوانساری نیز یکی دیگر از مراجع بود که با صدور فتوای شرعی به ضرورت ملی شدن نفت ، در این مسیر گام برداشت . علمای دیگر مانند آیت الله صدر ، آیت الله حجت ، و آیت الله فیض هم با فتوای خود مردم را به حمایت از این جریان سوق میدادند .

روزنامه نگارانی مانند دکتر حسین فاطمی ، عبدالرحمن فرامرزی ، و خلیل ملکی ، هم با انتشار مقالاتی از این حرکت سیاسی حمایت میکردند .

تحلیل منصفانه و پرهیز از تعصب در بررسی نهضت ملی نفت ، نشان میدهد که بسیاری از افشار مردمی در این جریان نقش داشتند و انتصاب خاص این پیروزی به جناح خاص ، نشان از عدم درک عمیق حرکتهای مردمی است .

عکس العمل دولت و شاه هم در مقابل این حرکتها قابل تامل است . روزنامه های جبهه ملی توقیف شد ، دکتر فاطمی زندانی شد ، برخی نیروهای مذهبی و مراجع طرفدار ملی شدن نفت مورد بی احترامی دولت قرار گرفتند و همین باعث شد یکی از افراد فدائیان اسلام (خلیل طهماسبی) رزم آرا را ترور کرده و به قتل برساند . این ترور چنان تاثیری در روند ملی شدن نفت داشت که فردای آنروز (17 اسفند) کمیسیون نفت به اتفاق آراء ، اصل ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد . روز 29 اسفند، مجلس سنا هم رای مجلس شورای ملی را تأیید کرد .

خبر ترور رزم آرا و تصویب پیشنهاد طرح ملی شدن صنعت نفت ، بعنوان مهمترین واقعه روز در سراسر جهان انتشار یافت . شاه که بعدها در کتاب "پاسخ به تاریخ" (کمی بعد از مرگش منتشر شد) علت انتصاب رزم آرا را به نخست وزیری ، مقابله با مصدق اعلام کرده بود ، اینک شاهد بزرگترین شکست خود بود . شاه در جریان مقابله رزم آرا با مصدق، کمتر دخالت میکرد و بیشتر خود را ناظر حوادث نشان میداد . حتی پس از اقدامات مجلس ، قانون ملی شدن نفت و قانون خلع ید از شرکت را امضا کرد ، اما

طبیعی بود که در خفا برنامه خود را برای مقابله با مصدق ادامه میداد. شاه، چه در کتاب "ماموریت برای وطنم" (که در اوج قدرت نوشته بود) و چه در کتاب "پاسخ به تاریخ" (که در اوج ذلت نوشته بود)، در هر دو جا بشدت مصدق را به باد انتقاد گرفته است.

وقایع اتفاق افتاده فوق را میتوان چنین تحلیل کرد که :

اولاً تا این زمان ما شاهد حرکت موازی دو جبهه ملی گرایی و مذهبی، برای آزادی نفت هستیم. بنابراین نگرش های افراطی در خصوص نقش انحصاری هر یک از این دو جناح (دست کم بر اساس منابع و مدارک موجود) محل تردید است.

دیگر اینکه، تا این زمان ما شاهد دشمنی و انشقاق ملموسی بین این دو جریان نیستیم. تا جائیکه جبهه ملی از حرکت های انقلابی فدائیان اسلام و طرفداران کاشانی حمایت میکنند. در مقابل هم طرفداران کاشانی از حرکت انقلابی مصدق حمایت میکنند.

سوم اینکه وزنه و صبغه مبارزاتی آیت الله کاشانی، بیشتر ضد استعماری بود. در حالیکه صبغه مبارزاتی مصدق بیشتر ضد استبدادی است. لذا مصدق بیشترین درگیری را با شاه دارد، در حالیکه دشمن اصلی کاشانی انگلیسی ها است. البته در این زمان هر دو از یک وسیله مشترک (مجلس و مردم) برای رسیدن به هدف خود استفاده میکنند.

براستی این اشتراک و افتراق های اولیه (در هدف و وسیله)، چه تاثیری در اختلافات بعدی داشت؟

آیا میتوان از منظر این دو رهبر مبارزاتی، دو نگاه متفاوت را به مبارزه ترسیم کرد؟

آیا میتوان چنین پنداشت که در این زمان رهبری ملی با مصدق و رهبری مذهبی با کاشانی است؟

آیا مردم ماهیت این دو نوع رهبری را از هم تمیز میدادند و نسبت به آن تفسیر خاصی داشتند؟

ترکیب جبهه ملی و حامیان آنها در این دوره: (یعنی تا ملی شدن صنعت نفت و قبل از قیام سی تیر)

ظاهراً جبهه ملی در این زمان یک حزب سیاسی نبود، بلکه ترکیبی بود از رهبران احزاب و دستجات سیاسی و مذهبی و چند تن از مدیران روزنامه ها، با افکار و عقاید مختلف.

از میان احزاب و تشکل های سیاسی که از جبهه ملی حمایت کردند :

اول: حزب ایران بود که اکثریت آنها را دانشگاهیان، مهندسان و روشنفکران ملی گرا تشکیل میداد.

دوم : یک سازمان به رهبری دکتر مظفر بقایی بود که اینها هم عمدتاً از دانشجویان و اصناف تشکیل میشد . گروهی از روشنفکران بریده از حزب توده (بدلیل وابستگی حزب توده به شوروی) مانند خلیل ملکی ، در این زمان به جبهه ملی پیوستند . این افراد در دوره نخست وزیری مصدق ، "حزب زحمتکشان ملت ایران" را تشکیل دادند . رهبری این حزب مشترکاً (تا پس از سی تیر 1331) با دکتر بقایی و خلیل ملکی بود . اما بتدریج بین اینها اختلاف بروز کرد و این حزب به دو پاره تقسیم شد . اکثریت این حزب به رهبری خلیل ملکی از مصدق حمایت کرد ولی گروه طرفدار بقایی به مخالفت با مصدق پرداخته و متهم به خیانت شدند .

در مورد بقایی :

بقایی با مخالفت هایی سرسختانه با سپهبد رزم آرا و تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت ایران و همچنین فعالیت مؤثر در ماجرای خانه سدان در تیر 1330 ش خود را به عنوان یکی از چهره های سیاسی کشور مطرح کرد. در همین دوران، او با خلیل ملکی به همکاری نزدیک پرداخت. پس از مدتی، ملکی به اتفاق هوادارانش به سازمان نگهبان آزادی پیوست و در اردیبهشت 1330 ش آن دو (بقایی و ملکی) حزب زحمتکشان ملت ایران را تأسیس کردند.

این حزب پس از مدتی توانست در روشنفکران و کارگران نفوذ کند. هدف اصلی این حزب مقابله با نفوذ حزب توده بود و مقابله این دو حزب حوادث خشنونت آمیزی به بار آورد که در نهایت نهضت ملی ایران را تضعیف کرد.

از اوایل 1331 ش، بقایی به تدریج با دولت مصدق به مخالفت پرداخت. در این زمان، در حزب زحمتکشان دو دیدگاه مبنی بر همکاری و عدم همکاری به وجود آمد. این شکاف با حوادث سی ام تیر عمیقتر شد و پس از مدتی حزب زحمتکشان به دو گروه منشعب شد: حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری بقایی، حزب زحمتکشان ملت ایران (با عنوان نیروی سوم) به رهبری خلیل ملکی، بقایی بر مخالفت خود با مصدق افزود و از شاه آشکارا حمایت کرد؛ به طوری که در ماجرای کودتای 28 مرداد 1332 ش، نیروهای بقایی جزو کسانی بودند که به خانه مصدق حمله کردند. آنان در عملیات کودتا نقش فعال داشتند و مطبوعات پس از کودتا، بقایی را یکی از رهبران قیام ملی برای براندازی دولت مصدق معرفی کردند.

پس از کودتا، بقایی به علت ناکامی در تصدی سمت نخست وزیری، در مخالفت با زاهدی سخنانی گفت که باعث تبعید محترمانه وی به زاهدان شد. در 1339 ش، بقایی با شاه ملاقات کرد و شاه به وی اجازه داد که در انتخابات شرکت کند، اما با باطل شدن انتخابات به علت تقلب، نتوانست به مجلس راه یابد. بقایی به علت انتشار اعلامیه ای بر ضد دولت دستگیر و محاکمه شد، ولی در همه محاکمات تبرئه گردید. وی در 1342 ش، فعالیت سیاسی مختصری آغاز و از دولت انتقادهای ملایمی کرد. ساواک برای پراکنده کردن صفوف مبارزان، با فعالیتهای بقایی مخالفت نمی کرد.

فعالیت حزب زحمتکشان، از 1350 ش، از سرگرفته شد، ولی این بار این حزب بیشتر به محفل دوستانه شبیه بود تا به سازمان سیاسی جدی. در دهه 1350 ش، بقایی با اعلام وفاداری به سلطنت و اصول قانون اساسی، از تشکیل حزب رستاخیز انتقاد کرد همچنین در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، تظاهراتی ترتیب داد، ولی مورد توجه مبارزان مسلمان قرار نگرفت.

در 20 تیر 1358 ش، بقایی به همراه عده ای از دوستانش، به اتهام توطئه بر ضد انقلاب اسلامی در کرمان دستگیر و مدتی بازداشت شد. در 2 دی 1358 ش وی مطالبی روی نوار ضبط و تکثیر کرد که به وصیتنامه سیاسی او شهرت یافت. او در این

نوار بازنشستگی سیاسی خود را اعلام داشت. اما عملاً به فعالیتهای سیاسی خود ادامه داد. تداوم فعالیت‌های پنهانی بقایی، به ویژه ارتباطش با عوامل خارجی، سبب دستگیری مجدد وی شد او پس از مدت کوتاهی، در اواخر آبان 1366 ش درگذشت.

سوم : حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیست ، که دارای ایدئولوژی ناسیونالیستی بود . به رهبری داریوش فروهر .

چهارم : جمعیت آزادی مردم ایران به رهبری محمد نخشب که تا پایان کار از مصدق حمایت کرد . ملی گرا بر این باورند که نخشب از نظر سیاسی ، سوسیالیسم و از نظر عقیدتی مسلمان بود. او از 1323 تا 1329 تشکیلاتی را با عنوان نهضت خدایپرستان سوسیالیست رهبری میکرد. وی بعدها همراه کاشانی و طالقانی و فدائیان اسلام به مبارزه خود ادامه داد . این جمعیت پس از کودتای 28 مرداد ، حزب مردم ایران نام گرفت .

پنجم : فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی بود که بخصوص طی سالهای 27 تا 29 از جبهه ملی حمایت میکرد . اما پس از حوادثی مانند ترور دکتر فاطمی ، حادثه سی تیر و ... دست از حمایت مصدق برداشتند .

ششم : مجمع مسلمانان مجاهد وابسته به آیت الله کاشانی و به رهبری شمس قنات آبادی ، که بیشتر از اصناف و کسبه بودند . این گروه هم تا حادثه سی تیر 31 از جبهه ملی حمایت کردند و از این زمان به بعد راه خود را جدا کردند . قنات آبادی بعدها به بدنامی و فساد متهم شد.

بانی ملی کردن نفت که بود؟

گروهی از محققین بر این باورند که :

در 21 آذر 1328 کمیسیون نفت مجلس شانزدهم به رهبری دکتر مصدق (که در آن زمان نماینده مجلس بود) مطالعه خود را درباره ملی‌سازی نفت شروع کرد و از رزم‌آرا، (نخست‌وزیر) خواست تا با طرح این استدلال که هر توافقی کمتر از ملی‌سازی منافع ایران را تامین نمی‌کند، موافقتنامه متمم را پس بگیرد. این درخواست در شرایطی مطرح می‌گردید که مذاکرات میان شرکت نفت عربی – امریکایی و حکومت عربستان سعودی، به موافقتنامه تقسیم سود براساس پنجاه – پنجاه انجامید که به مراتب بهتر از پرداخت سی شیلینگ در ازای هر تن به ونزوئلا بود. به تبع این وقایع رزم‌آرا مجدداً به شرکت خاطر نشان ساخت که باید در دیدگاه خود تجدیدنظر نموده و با ترتیباتی مشابه عربستان سعودی موافقت کند. تصمیم شرکت دو ماه به طول انجامید و زمانی تصمیم گرفته شد که دیگر بسیار دیر و پیشنهاد آن بسیار ناچیز بود. در 24 اسفند 1329 پس از بحث طولانی درباره توصیه‌های کمیسیون نفت، مجلس با اتفاق‌آراء به ملی‌کردن صنعت نفت رای داد و این تصمیم پنج روز بعد، در 29 اسفند، به

تصدیق سنا و امضاء شاه رسید. قانون ملی کردن به حکومت ماموریت داد تا کلیه عملیات اکتشاف، استخراج، توسعه و بهره‌برداری نفت را در سراسر کشور برعهده گیرد. بر اساس قانون جدید، مسئولیت اداره صنعت نفت به شرکت ملی نفت ایران واگذار میشد.

همانگونه که ملاحظه شد، در این تحلیل، هیچ نقش برای گرایش‌های دیگر و نیروهای مذهبی قائل نشده است. گروه‌های ملی‌گرا، عمدتاً طرفدار این گرایش هستند.

در مقابل گروهی دیگر بر این باورند که :

هنگامیکه با استعفای حسنعلی منصور، رزم‌آرا در تیرماه سال 1329 نخست وزیر شد. آیت‌الله کاشانی ضمن مخالفت با رزم‌آرا، او را عامل بیگانه معرفی کرد و تظاهرات بزرگی در میدان بهارستان تهران به راه انداخت و در قطعنامه پایانی این تظاهرات، برای اولین بار شعار ملی شدن صنعت نفت را مطرح کرد. رزم‌آرا در 16 اسفند سال 1329 ش. توسط فدائیان اسلام ترور شد و به این ترتیب، شرایط لازم برای ملی شدن صنعت نفت فراهم آمد. پس از قتل رزم‌آرا، آیت‌الله کاشانی در مصاحبه‌ای تاریخی اعلام کرد که دولت ایران جز ملی کردن صنعت نفت راهی ندارد. سپس با تلاش کمیسیون نفت، نمایندگان مجلس شورا در 24 اسفند و نمایندگان مجلس سنا در 29 اسفند سال 1329 ش. گزارش کمیسیون نفت را تصویب کردند و صنعت نفت در ایران پس از پنجاه سال ملی اعلام شد.

در این نگاه دوم، بانی اصلی و آغازکننده ملی شدن صنعت نفت، منحصرآً آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام بیان شده و مجلس و نیروهای ملی‌گرا، در نتیجه و آخر کار موثر فرض شده‌اند. این نگرش عمدتاً از طرف نیروهای مذهبی مطرح میشود.

مجلس سنا چه بود ؟

به موجب قانون اساسی مورخ 1324 هـ. ق حکومت ایران علاوه بر مجلس شورای ملی باید داری مجلس دیگری به نام "مجلس سنا" باشد ولی به علت بعضی از مخالفتها تا پایان سلطنت رضاشاه پهلوی درباره این شاخه قوه مقننه تصمیمی اتخاذ نگردید. پس از شهریور 1320 با اشغال ایران توسط متفقین و تبعید رضاشاه و سست شدن پایه‌های سلطت پهلوی، مقالاتی در مطبوعات نوشته می‌شد و از دولتهای وقت تقاضای تشکیل این مجلس می‌شد و محمدرضا پهلوی نیز نسبت به تأسیس آن علاقه‌مند بود، تا اینکه در روز 19 اردیبهشت 1327 ش دولت حکیمی لایحه تشکیل مجلس سنا را تقدیم داشت که با اعتراضات زیادی از سوی برخی از نمایندگان مجلس شورا روبه‌رو شد ولی بالاخره با تلاش عده‌ای از دولتمردان اساسنامه آن تدوین و به تصویب مجلس شورا و صحه شاه رسید. تشکیل مجلس و اختیارات آن طبق اصول 43، 44، 45 و 46 متمم قانون اساسی پیش‌بینی شده بود که شرح آن در این مجمل نمی‌گنجد و تنها به برخی از آنان اشاره خواهد شد. به موجب اصل 43 قانون اساسی تعداد نمایندگان مجلس سنا شصت نفر بوده که سی نفر از طرف مردم (پانزده نفر از تهران و پانزده نفر از

شهرستان) و نیمی دیگر از سوی شاه (پانزده نفر از تهران و پانزده نفر از شهرستان) انتخاب می‌شدند که گروه اول سناتورهای انتخابی و دسته دوم به سناتورهای انتصابی معروف بودند. انتخابات مجلس سنا در هر دوره تقنینیه همزمان با انتخابات مجلس شورای ملی شروع و اخذ رأی در یک روز انجام می‌شد. سناتورها باید شرایط خاصی را برای عضویت در مجلس سنا داشته باشند که به صورت اختصار بیان می‌شود: این اشخاص از بین نخست‌وزیران، وزرا، معاونین، استانداران، امرای بازنشسته ارتش، استادان دانشگاه و قضات با داشتن 15 تا 20 سال سابقه و اشخاصی که حداقل 3 دوره نمایندگی مجلس شورا را داشتند انتخاب می‌شدند.

در حقیقت مجلس سنا به "مجلس شیوخ" معروف بود زیرا هر فردی که واجد شرایط مذکور نبود نمی‌توانست به مجلس سنا راه یابد و گفته می‌شود که گاهی هم برای اینکه اشخاص مورد نظر واجد شرایط سناتوری شوند به طور موقت احکامی صادر می‌شد.

مجلس سنا کلاً هفت دوره تقنینیه داشته است. اولین دوره مجلس سنا همزمان با شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی در 20 بهمن 1328 در تالار مجلس شورا گشایش یافت اما در سال 1331ش هنگام مبارزات ملی شدن صنعت نفت و قطع روابط سیاسی با انگلیس و همچنین مخالفت مجلس سنا نسبت به انتخاب مجدد مصدق به نخست‌وزیری و سیاست وی در زمینه نفت، دکتر محمد مصدق درصدد انحلال مجلس سنا برآمد و از ورود سناتورها به عمارت مجلس شورای ملی در بهارستان جلوگیری شد به طوری که سناتورها جلسه خود را در منزل نظام‌السلطنه مافی تشکیل دادند. بدین ترتیب مجلس سنا تعطیل و پس از کودتای 28 مرداد 1332 دوباره تشکیل شد.

دوره دوم سنا در 27 اسفند 1332 آغاز و در 25 اسفند 1338 خاتمه یافت.

دوره سوم سنا : 1339/1/3 گشایش و 1340/2/19 به فرمان شاه منحل شد. دوره چهارم مجلس سنا پس از دو سال و اندکی تعطیلی در 1342/7/14 آغاز شد و در 1346/7/14 خاتمه یافت (تا سال 1342ش نمایندگان مجلس را کلاً مردان تشکیل می‌دادند ولی از این سال به بعد بانوان به مجلس سنا راه یافتند و در همین زمان نیز عده‌ای از بانوان به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شدند)

دوره پنجم سنا : 1346/7/14 گشایش و در 1350/6/9 خاتمه یافت.

دوره ششم : 1350/6/9 افتتاح و 1354/6/16 خاتمه یافت.

دوره هفتم : 1354/6/17 افتتاح شد و با پیروزی انقلاب اسلامی در 22 بهمن 1357 مجلس سنا منحل شد.

رؤسای مجلس سنا از بدو تشکیل تا خاتمه پنج تن بودند: ابراهیم حکیمی، حسن تقی‌زاده، محسن صدر، جعفر شریف امامی، محمد سجادی که سه تن از آنان قبلاً نخست‌وزیر بوده‌اند (حکیمی، صدر، شریف امامی) و دو تن دیگر از رجال (تقی‌زاده، سجادی) و طولانی‌ترین دوره ریاست مجلس سنا با شریف امامی بوده است.

لازم به ذکر است به دلیل اینکه قبلاً محلی برای تشکیل جلسات مجلس سنا در نظر گرفته نشده بود در سالهای نخستین جلسات سنا در عمارت مجلس شورای ملی تشکیل می‌شد ولی پس از انحلال مجلس در سال 1331 و گشایش دوباره‌اش در 1332 سناتورها به این فکر افتادند که هرچه زودتر محل اختصاصی جهت مجلس سنا در نظر گرفته شود. بدین منظور برخی از سناتورها با تلاش بسیار و با موافقت محمدرضا پهلوی کاخ علیرضا پهلوی را خریداری کردند و به مجلس سنا اختصاص دادند، و در اسفند 1333 به بعد جلسات سنا در آنجا تشکیل شد ولی چون در کاخ جدید نیز محل مناسبی برای ادارات، کتابخانه و سایر تشریفات مربوطه وجود نداشت تصمیم گرفته شد ساختمان جدیدی در کنار کاخ علیرضا احداث شود و تا سال 1357 این ساختمان جهت جلسات مجلس سنا استفاده می‌شد.

مرحله پنجم : از نخست وزیری مصدق تا سی تیر

از این مرحله ، فصل جدیدی در تحولات سیاسی ایران شروع شد . دولت (شاه) ، انگلیسی ها ، حزب توده (و بطور کلی کلیه جریان های مخالف با مصدق و کاشانی) به این باور رسیدند که این کار بزرگ ، انصافاً در خور تامل است . هنوز شیرینی این پیروزی به کام فاتحین کاملاً احساس نشده بود که برنامه تخریبی علیه اتحاد نیروهای ملی و مذهبی آغاز شد . گرچه این کار مدتی طول کشید ولی عملاً از سی تیر 1331 به بعد، تقابل بین این دو جریان به دشمنی و نزاع بدل گشت .

اما ببینیم که پس از ملی شدن صنعت نفت ، جریان تحولات سیاسی به کجا کشیده شد ؟

تصویب قانون خلع ید از شرکت نفت :

پس از قتل رزم آرا ، حسین علاء ، به نخست وزیری رسید . دولت علاء که پشتوانه محکمی در مجلس و بدنه دولت نداشت (و تنها حامی او شاه بود) پس از مدت کوتاهی (شش هفته) سقوط کرد . علاء برخلاف رویه قانونی ، بدون رای تمایل مجلس از طرف شاه بعنوان نخست وزیر معرفی شده بود . لذا مجلس ، او را عملاً نخست وزیر منتخب شاه میدانست و مشروعیتی برایش قائل نبودند .

در اردیبهشت 1330 ، علاء بعلت ناتوانی در حل بحران نفت و فشار انگلیسی ها ، کنار رفت . در این زمان اکثریت مجلس به نخست وزیری مصدق تمایل داشتند . (79 نفر از 100 نفر نماینده) اما مصدق پذیرش آنرا مشروطه به تصویب لایحه 9 ماده ای طرز اجرای ملی کردن و خلع ید از شرکت دانست . لایحه مزبور همان روز در مجلس و دو روز بعد در سنا تصویب شد و به این ترتیب راه برای زمامداری مصدق فراهم گشت .

دیدگاه امریکا نسبت به حوادث ایران چه بود ؟

تا این زمان سیاست امریکا بر محور رقابت شرکتهای نفتی امریکا با انگلیس ، و حمایت ظاهری از نهضت ملی نفت ایران بود . اما امریکا نیز بتدریج به این نتیجه رسید که اجرای ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت ، مغایر با منافع امریکا نیز خواهد بود .

مسری بودن قانون ملی سازی ایران ، برای امریکا نگران کننده بود ، آنها می گفتند چنانچه ایران بتواند شرکت نفت پر قدرت بریتانیایی را در ایران ملی کند ، چرا دیگر کشورهای تولیدکننده نفت همین کار را با شرکتهای امریکایی نکنند ؟

آچسن (وزیر خارجه ترومن) تصمیم گرفت که ایالات متحده به سرعت ابتکار مستقلی را برای پایان دادن به این بحران اتخاذ کند و ایران را از غرق شدن در فاجعه های سیاسی و اقتصادی که می تواند راه را برای غلبه کمونیستها هموار کند ، نجات دهد . در این زمان آچسن معتقد بود که :

ایران در آستانه انفجار قرار دارد و مصدق روابط خود را با ایالات متحده برهم خواهد زد و دیگر هیچ چیز نخواهد توانست ایران را از حزب توده و ناپدید شدن آن در پشت دیوار آهنین نجات دهد . گرچه افکار عمومی دنیا از مصدق طرفداری می کرد ، اما در داخل کشور وضعیت به سرعت در حال شکل گیری علیه او بود . بلوکه کردن نفت ایران از سوی بریتانیا و اقدامات این کشور برای سرنگون کردن مصدق ، موجب بحرانهای اقتصادی جدی در ایران شده بود و ایرانیان را به دو دسته موافق و مخالف مصدق تقسیم کرد . نیروهای ضد مصدق در اطراف شاه جمع شده بودند . وضعیت زمانی بغرنج شد که مصدق درصدد برآمد با قدرت فوق العاده ای که با نادیده گرفتن مسئولیت مجلس و از طریق همه پرسی به دست آورده بود ، مقام قانونی شاه را به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح از آن خود سازد . وی سپس از برخی دوستان نزدیکش از جمله از آیت الله کاشانی (رئیس مجلس) دوری گزید و خود را در معرض انتقاداتی قرار داد که او را به دیکتاتوری متهم می کرد .

در این زمان، هیات حاکمه آیزنهاور، تحت فشار روزافزون استراتژی جهانی امریکا در برابر کمونیسم و تبلیغات بریتانیا، مبنی بر این که مصدق تحت تاثیر توده‌ایها قرار دارد، متقاعد شد که تنها راه حل مطمئن، جایگزین کردن حکومتی به جای دستگاه مصدق است که شاه ضد کمونیست یا طرفدار غرب در راس آن باشد. به این ترتیب واشنگتن سختگیریهای خود علیه مصدق را آغاز کرد؛ چنان که در 7 خرداد 1332، یعنی هنگامی که مصدق در برابر مشکلات بزرگ اقتصادی و سیاسی وارده، به دلیل اقدامات شرکت سابق (شرکت نفت انگلیس و ایران) و حکومت بریتانیا، برای اخذ کمک اقتصادی امریکا مستقیماً به آیزنهاور ملتزم شد، آیزنهاور تا یک ماه از ارائه پاسخ خودداری کرد و وقتی هم که پاسخ داد، جوابش منفی بود.

شروع صدارت مصدق:

در 12 اردیبهشت 1330، مصدق کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. برنامه او حول دو محور کلی بود :

اول : اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و تخصیص عوائد آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور

دوم : اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها

28 ماه زمامداری مصدق، از جهات مختلفی، یک دوره عبرت آموز در تحولات سیاسی معاصر ایران است. مصدق که قبل از نمایندگی مجلس، سابقه کارهای اجرایی و وزارتی را داشت، اینک در شرایطی متفاوت از قبل، و با تجربه جدید نخست وزیری کار خود را آغاز کرد. گرچه برخی از مخالفین اینگونه تحلیل میکنند که وی تجربه کافی را برای ورود به این عرصه نداشت، اما اسناد و سوابق چنین چیزی را نشان نمی دهد.

فهرست مهمترین کارهای اجرایی او عبارتند از :

معاون وزارت مالیه در 1296 (در دوره احمد شاه قاجار)

وزیر عدلیه در کابینه مشیرالدوله (سالهای پس از قرارداد 1919)

والی ایالت فارس تا زمان کودتای رضاخان

وزیر دارایی در کابینه قوام السلطنه

والی و فرماندار آذربایجان در زمان نخست وزیری مجدد مشیرالدوله تا 1301 ش

وزیر امور خارجه در کابینه مشیر الدوله در 1302

با شروع صدارت سردار سپه (رضاخان) مخالفت مصدق با دولت اوج گرفت. (وکالت مصدق و مخالفت با تغییر سلطنت به رضاخان)

خانه نشینی مصدق پس از پایان دوره ششم مجلس (بدلیل از بین رفتن آزادی انتخابات مجلس)

پس از سقوط رضاخان، راه یابی به مجلس در انتخابات دوره چهاردهم و طرفداری از حکومت مشروطه سلطنتی از نوع مشروطه انگلستان.

نخست وزیر مصدق (از اردیبهشت 1330 تا 28 مرداد 1332):

در 24 اردیبهشت، مصدق طی بخشنامه ای انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران را به کلیه ادارات دولتی اعلام کرد. سفیر انگلیس اعتراض خود را تسلیم ایران کرده و این اقدام دولت را عملی نامشروع دانست و خواستار ارجاع آن به داوری بین المللی شد. دولت مصدق اعلام کرد که:

امر ملی کردن صنعت نفت که ناشی از اعمال حق حاکمیت ملت ایران است، قابل ارجاع به حکمیت نیست و هیچ مقام بین المللی صلاحیت رسیدگی به این امر را ندارد.

دولت امریکا نیز همصدا با انگلیس نسبت به اقدام دولت ایران واکنش منفی نشان داد.

تحلیل اقدامات دولت ایران و مقابله با بحران نفت، یک نکته را نشان میدهد و آن اینکه:

مصدق خود در جوانی در هنگام اقامت در سوئیس، به تحصیل حقوق پرداخته بود و در سال 1913 دکتری خود را در همین رشته کسب کرده بود. بنابراین در خصوص تقابل با انگلیس در مسئله نفت، و در زمینه حقوق بین الملل و روابط بین الملل میدانست چه می گوید. و از این جهت کسی نمی توانست به او اشکالی وارد کند. اما چیزی که مصدق و مشاوران او، بدان اهمیت چندانی ندادند و از آن غافل ماندند، مناسبات و نظام اقتصاد بین الملل بود که میتواند بر این اقدام تاثیرات غیرقابل انکاری بگذارد. گروه مشاوران مصدق (به اعتراف ملی گراها) در آن زمان در باره نفت و مسائل جهانی مربوط به آن، اطلاعات کافی نداشتند و به این نکته واقف نبودند که فروش نفت در بازارهای جهانی، در انحصار کمپانیهای بزرگ است. و همینها هستند که جریان بازار نفت (تاسیسات نفتی، خرید، فروش و قیمت) را کنترل میکنند. به همین دلیل، گروهی از کارشناسان اقتصادی در همان موقع (نه از روی دشمنی با مصدق و حمایت از شاه و انگلیس) صادقانه دولت را از ورود به عرضه جنگ نفت با انگلیس برحذر می داشتند.

انگلیس از طریق جلب همکاری امریکا و کشورهای منطقه، سی میلیون تن کسری نفت ایران را تامین کرد. باوجود اینکه ایران تخفیف ویژه ای برای کمپانیهای مستقل خریدار نفت قائل شد، اما بدلیل برنامه حساب شده انگلیس و امریکا، نفت ایران حتی به قیمت ارزان هم، خریداری نداشت. از آن پس

مصدق چاره ای نداشت جز اینکه به برنامه اقتصاد بدون نفت هم بیاندیشد . برخی تحلیلگران اقتصادی بر این باورند که چنانچه کودتای 28 مرداد پیش نمی آمد ، احتمالاً مصدق برنامه اقتصادی بدون نفت را (از روی اضطرار) بجایی میرسانید .

دیپلماسی تهدید :

هنگامیکه انگلیسی ها ، از روند مذاکرات ناامید شدند ، به دیپلماسی زور روی آوردند . دولت انگلیس ابتدا دادخواستی علیه ایران به دیوان دادگستری بین المللی تسلیم کرد . همزمان با اقدامات قضایی ، وزیر خارجه انگلیس ، در باره اقدامات ایران و خلع ید از شرکت نفت ، در مجلس عوام آن کشور ، نطق تهدید آمیزی ایراد کرد . از روز چهارم تیر ماه 1330 ، تهدید نظامی انگستان بطور علنی شروع شد . یک رزم ناو در کنار آبادان لنگر انداخت و سپس چند ناو جنگی دیگر هم آمدند . بر اساس مدارکی که در 1982 (سی سال بعد) منتشر شد ، بریتانیا در 1951 قصد اشغال نظامی آبادان و تاسیسات نفتی آنرا داشت . ولی پیش از شروع عملیات ، امریکا با آن مخالفت کرده و انگلیس را از این کار برحذر داشت . استدلال امریکایی ها این بود که ، این اقدام بهانه لازم را به شورویها برای نفوذ در شمال ایران می دهد.

دیوان بین المللی دادگستری هم به ایران اعلام کرد که موضوع درخواست انگلیس را بررسی میکند . در جلسه این دادگاه در لاهه ، هیات ایرانی از شرکت در جلسه خودداری کرده و در جایگاه تماشاچیان نشستند . دیوان در 13 تیر 1330 ، قرار موقت تأمین بسود بریتانیا صادر کرد . به موجب این قرار ، طرفین ملزم بودند تا اعلام تصمیم نهایی دادگاه از هرگونه اقدامی که به حقوق طرف دیگر لطمه وارد سازد ، خودداری کنند .

وزارت خارجه ایران در 18 تیر ، اعتراض خود را از این تصمیم دادگاه لاهه ، به دبیر کل سازمان ملل ارسال کرد . دو روز بعد ایران به سفیر انگلیس اعلام کرد که تصمیم دیوان بین المللی را مغایر با حق حاکمیت خود دانسته و برای آن ارزشی قائل نیست .

از تیرماه 1330 تا تیر ماه 1331 (در این یک سال) دولت ایران و انگلیس ، بر سر جلب رای موافق دیوان دادگستری ، کشمکش میکردند تا اینکه نهایتاً این رای به نفع ایران صادر شد .

آثار ملی شدن صنعت نفت ، برای انگلیس :

اول) شرکت سابق قسمت مهمی از سوخت کشور و نیروی دریایی و ارتش بریتانیا را به بهای بسیار ناچیزی تأمین میکرد . پس این حوادث فشار سختی را بر آنان وارد میساخت .

دوم) پس از قطع جریان نفت ، خزانه داری انگلستان ، ماهانه چهل میلیون دلار ، درآمد ارزی حاصل از فروش نفت ایران را نیز از دست داد . این مسئله برای انگلیس که در شرایط وخیم اقتصادی ناشی از جنگ دوم جهانی بسر میبرد ، خسارت مهمی محسوب میشد .

سوم) ملی شدن نفت ایران ، دولت کارگری بریتانیا را در معرض بحران سیاسی نیز قرار داد . این موضوع یکی از علل پیروزی حزب محافظه کار و تجدید زمامداری چرچیل و شکست حزب کارگر بشمار می رفت .

چهارم) ملی شدن نفت ایران ، تاثیرات مهمی بر جنبش های آزادیخواهانه و ضد استعماری منطقه ، و شمال افریقا داشت . ادامه این وضع برای بریتانیا و امریکا قابل قبول نبود .

با پیروزی محافظه کاران در انگلیس (در 1951) و جمهوری خواهان در امریکا ، انگلیسی ها موفق شدند آیزنهاور (رئیس جمهور جمهوری خواه امریکا) را متقاعد سازند که حل مسئله نفت ، در دوره مصدق به صورتی که منافع آنها را تامین کند ، امکان نخواهد داشت . از این پس به بررسی و تهیه طرح های توطئه بر آمدند . و در همین راستا بود که برای پیاده کردن طرح آجاکس ، و سقوط دولت مصدق با امریکا به توافق رسیدند .

ماموریت هریمن و واقعه 23 تیر :

پس از اینکه ایران ، قرار دیوان دادگستری بی المللی را رد کرد ، امریکا برای جلوگیری از بن بست مذاکرات و یافتن یک راه حل ، به نحوی که منافع کمپانی های امریکا هم در آن لحاظ شده باشد ، در صدد وساطت برآمد . ترومن (رئیس جمهور) اعلام کرد که هریمن را برای مذاکره به تهران می فرستد . مصدق از این پیشنهاد استقبال کرد . هریمن از شخصیت های مهم سیاسی امریکا بود که در اغلب کنفرانس های سران متفقین شرکت داشت . هریمن با اطلاعاتی که قبلاً سفیر امریکا در تهران به او داده بود ، عازم تهران شد . او در جریان یک حادثه شوم (23 تیر 1330) وارد تهران شد .

این حادثه چه بود ؟

حزب توده در آن روز به مناسبت سالروز اعتصاب کارگران نفت خوزستان (ولی درواقع در اعتراض به ورود هریمن) تظاهراتی را در تهران راه اندازی کردند . 20 هزار تن از اعضای حزب توده و طرفداران آنها در میدان بهارستان جمع شدند و با سردادن شعارهایی علیه انگلیس ، امریکا ، با افراد حزب زحمتکشان دکتر بقایی ، درگیر شدند . در درگیری مامورین انتظامی با آنها حدود 20 نفر کشته و ده ها تن زخمی شدند .

این حادثه عملاً به سود شرکت سابق نفت (انگلیس و ایران) و انگلیسی ها تمام شد. برخی منابع (طرفداران جبهه ملی) بر این باورند که در حادثه 23 تیر ، شاه نیز دست داشت. هرچند حزب توده آنها را ترتیب داده بود. ولی مامورین انتظامی بدستور سرلشگر بقایی (رئیس شهربانی طرفدار شاه) به سوی مردم تیراندازی کردند .

انگلیس حادثه 23 تیر را نشانه ضعف دولت مصدق دانست و رادیو لندن اعلام کرد که کمونیست ها در کمین هستند تا ایران را ببلعند . (روزنامه باختر ، 26 تیر 1330)

طی مذاکرات هریمین با دولت مصدق ، به او گفته شد که انگلیس باید اصل ملی شدن صنعت نفت را بپذیرد . گرچه هریمین قبول کرد که نتیجه را به دولت انگلستان ابلاغ کند اما این مذاکرات نهایتاً به نتیجه ای نرسید . زیرا دولت انگلیس باز هم از قبول رسمی خواسته های ایران طفره می رفت .

بی نتیجه ماندن این مذاکرات باعث شد برخی از نمایندگان مجلس شورا و مجلس سنا ، علیه دولت مصدق به جو سازی پرداخته و مخالفت های خود را علناً بیان کنند . اما روند حوادث در صحنه جهانی به نفع مصدق بود .

مصدق در سازمان ملل:

شورای امنیت با اکثریت آرا موضوع شکایت انگلیس را در دستور رسیدگی قرار داد. مصدق در مهر ماه 1330 در راس یک هیات عازم امریکا (سازمان ملل) شد . در این جلسه مصدق به دفاع از حقانیت ایران و رد ادعاهای مصدق پرداخت . شوروی اعلام کرد که اصولاً دخالت شورا در موضوع مورد بحث ، منافعی با حق حاکمیت ایران است . امریکا از طرح شکایت انگلیس جانبداری کرد .

آخرین جلسه شورا بدون حضور ایران تشکیل شد (مصدق اعلام کرده بود که ایران در این جلسه شرکت نخواهد کرد) در آن جلسه به پیشنهاد فرانسه درخواست انگلیس تا اخذ تصمیم قطعی دیوان دادگستری مسکوت بماند . این پیشنهاد با اکثریت (8 رای موافق ، یک رای مخالف = شوروی ، و یک ممتنع = یوگسلاوی) تصویب شد .

تحلیل طرفداران جبهه ملی این است که :

امریکایی ها از بیم نفوذ حزب توده ، مایل بودند به ایران کمک کنند ، اما تا حدودی که انگلیسی ها آزرده خاطر نشوند . در مقابل شورویها مایل بودند با لاینحل ماندن این مسئله ، زمینه برای تشدید نارضایتی مردم و نفوذ بیشتر حزب توده فراهم شود .

روش مصدق در برابر امریکایی ها ، حفظ دوستی و مدارا بود ، تا شاید از کمکهای آنها (که سخت بدان نیاز داشت) استفاده کند و در عین حال توطئه های انگلیس را هم نقش بر آب سازد (جنبش ملی صنعت نفت ایران ، غلامرضا نجاتی ، ص 199)

مصدق تا زمانیکه دموکراتها در امریکا حکومت می کردند ، از این سیاست بهره برد . ولی با روی کار آمدن آیزنهاور (از حزب جمهوری خواه) انگلیسیها توانستند با استفاده از نفوذ برادران "دالس" ، که وزارت خارجه و سازمان سیا را در اختیار داشتند ، نظر خود را به امریکایی ها بقبولانند و آنها را در برنامه سقوط مصدق شریک سازند .

به هر حال ، دیوان دادگستری بین المللی در خرداد 1331 برای رسیدگی به درخواست انگلیس جلسه تشکیل داد . مصدق هم عازم هلند شده و در این جلسه حاضر شد . 31 تیر 1331 (22 ژوئیه 1952) رای دیوان صادر شد . اکثر قاضیان به عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی به دادخواست انگلیس رای دادند . این پیروزی آنقدر برای مصدق شیرین بود که حتی شاه هم نتوانست در مقابل آن سکوت کند و طی پیامی آنرا به مصدق تبریک گفت . پیروزی قیام 30 تیر با اعلام رأی دادگاه لاهه به نفع ایران هم زمان شد و خوشحالی مردم را دوچندان کرد .

بررسی تقابل رسمی ایران با انگلیس (پس از ملی شدن نفت و در دوره نخست وزیری مصدق) :

از این پس ، این تقابل در ابعاد مختلف سیاسی ، اقتصادی و سپس نظامی نمود یافت . درخواست وام 120 میلیون دلاری و همچنین وام 25 میلیون دلاری از بانک صادرات امریکا ، برای اجرای برنامه های عمرانی و کشاورزی به ایران (به دلیل مخالفت انگلیس) به تصویب نرسید . مصدق برای خنثی کردن طرح انگلیس سعی داشت واشینگتن را قانع کند که شوروپها (از طریق حزب توده) از مشکلات اقتصادی ایران بهره برداری میکنند .

در اوائل سال 1331 ، مصدق درصدد برآمد که معاملات فروش نفت را در بازار آزاد عملی کند . کارشناسان پیش بینی میکردند که چنانچه ایران میتواند حتی معادل یک سوم تولید سابق خود را در بازار آزاد (حتی با تخفیف ویژه) بفروشد ، درآمدی بیش از آنچه شرکت سابق به ایران میداد ، کسب میکرد . روی هم رفته ، تا زمان کودتای 28 مرداد 1332 ، دوازده فروند کشتی زاپنی و ایتالیایی (حدود 120 هزار تن) نفت از ایران خریداری کردند . حال آنکه شرکت سابق نفت سالانه حدود 35 میلیون تن نفت از ایران برداشت میکرد .

مشکل بعدی مصدق ، انتخابات مجلس هفدهم بود که در این زمان برگزار میشد . اما انتخابات مجلس هفدهم سرنوشتی دیگر داشت .

در یک تحلیل کلی باید گفت :

برگزاری یا عدم برگزاری این انتخابات در آن اوضاع حساس مخالفان و موافقانی داشت اما کسانی که از پیروزی نهضت نفت ناراضی بودند و منافع خود را در خطر می دیدند ، نهایت تلاش خویش را برای برهم زدن انتخابات به کار گرفتند . نمایندگان مخالف دولت که برگزاری انتخابات جدید را به صلاح خود نمی دیدند و می دانستند که امکان انتخاب مجدد آنها وجود ندارد ، در مجلس متحصن شدند . حزب توده که از انتخابات به شدت ناراضی بود ، در بسیاری از نقاط کشور به عناوین مختلف ، اجتماع ، راه پیمایی ، نشست ، اغتشاش و بلوا برپا می کرد و دولت دکتر مصدق را مورد تهاجم قرار می داد . آیت الله کاشانی با تمام قوا و با پیام های پی در پی تلاش می کرد که وحدت جامعه را حفظ کند . او در پیام به اجتماعی که به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) تشکیل شده بود ، نوشت که دشمن به دلیل شکست از

ملت ایران به دنبال شعار کهنه و آزموده "تفرقه بینداز و حکومت کن" است و می خواهد با ایجاد پراکندگی، دودستگی، نفاق و اختلاف بین طبقات و افراد ملت، صفوف فشرده ملت قهرمان ایران را پراکنده و ضعیف سازد.

دولت دکتر مصدق در يك اقدام جسورانه، کنسول گري هاي انگليس و شعب شوراي فرهنگي بریتانیا در ایران را که به مراکز توطئه تبدیل شده بودند، تعطیل کرد. سرانجام مجلس هفدهم در روز 7 اردیبهشت سال 1331ش. با حضور 70 نماینده در فضایی ملتهب و پر از هیاهو و تشنج افتتاح شد. گرچه این مجلس به دلیل تنش ها یی ، منحل شد .

مصدق طبق سنت پارلمانی استعفا کرد و از مجلس رای اعتماد خواست .از 65 نماینده حاضر ، 52 نفر رای اعتماد دادند . دو روز بعد مجلس سنا هم (البته با اکثریت ضعیفی) به مصدق رای داد .(از 36 سناتور حاضر ، 14 نفر رای اعتماد ، و 19 نفر از دادن رای امتناع کردند .)مصدق در این مرحله بود که خواستار بدست گرفتن مسئولیت وزارت جنگ برآمد (که تا این زمان منحصرأ در اختیار شاه بود) شاه این درخواست را نپذیرفت و همین موضوع باعث حوادث بعدی شد.

توضیح اینکه :

مجلس بعدی (هجدهم) پس از کودتای 28 مرداد برگزار گردید و کاملاً فرمایشی بود .

قیام 30 تیر سال 1331ش

در روز 25 تیرماه سال 1331ش. دکتر مصدق پس از سه ساعت مذاکره با شاه استعفا داد. علت اصلی استعفا (همان طور که در متن آن نوشته شده بود) اختلاف شاه و مصدق در تعیین پست وزارت جنگ بود. این استعفا که بدون مشورت با سران نهضت صورت گرفت، تعجب ملت ایران را برانگیخت. شاه با پذیرش استعفا، احمد قوام را برای پست نخست وزیری معرفی کرد. مجلس بدون داشتن حد نصاب قانونی به نخست وزیر جدید رأی داد و شاه نیز بلافاصله حکم نخست وزیری قوام را صادر کرد. متعاقب آن، نخست وزیر با درخواست اختیارات فوق العاده، انحلال مجلس شورای ملی و سنا را از شاه تقاضا نمود.

اعتراض های مردمی از 26 تا 30 تیر ادامه داشت .

آیت الله کاشانی با شنیدن خبر استعفای دکتر مصدق با قاطعیت اعلام کرد که قوام خائن به ملت ایران است و باید کنار رود و دکتر مصدق برای ادامه نهضت ملت باز گردد. منزل آیت الله کاشانی محل اجتماع طرفداران نهضت شد. قوام طی اعلامیه معروفی اعلام کرد که "کشتی بان را سیاستی دیگر آمد و سیاست از این به بعد از دین جداست". در این اعلامیه نوك تیز حملات، متوجه آیت الله کاشانی بود. آیت الله کاشانی نیز حمله خود را متوجه شاه کرد و مردم را به مقاومت اسلامی دعوت نمود و از

نیروهای نظامی خواست که به ملت بپیوندند. او سپس طی نامه ای به وزیر دربار نوشت که اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نشود، لبه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. به دنبال این اقدامات، قوام دستور بازداشت آیت الله کاشانی و انحلال مجلس را صادر کرد اما پخش این اخبار توسط خبرگزاری ها ، سیاست قوام را ناکام گذاشت و زمینه را برای قیام عمومی 30 تیر فراهم ساخت. آیت الله کاشانی در 29 تیر طی مصاحبه ای مطبوعاتی اعلام کرد: "به خدای لایزال اگر قوام نرود اعلام جهاد می کنم و خودم کفن پوشیده و با ملت در پیکار شرکت می کنم. " به دنبال اولین زمزمه های مقاومت، بازار تهران از 26 تیر بسته شد و تا 29 تیر تعطیل سراسری تهران را فرا گرفت. پخش خبر حرکت آیت الله کاشانی با جمعی از مردم کفن پوش به سمت بهارستان، التهاب عجیبی به راه انداخت. در درگیری قوای نظامی با مردم، جمعیت زیادی به خاک و خون کشیده شدند. شاه که از چنین قیام بزرگی به وحشت افتاده بود، تلفنی احمد قوام را برکنار کرد و با پیروزی نهضت، مجدداً دولت ملی دکتر مصدق روی کار آمد.

پیروزی قیام سی تیر ، مصدق را بار دیگر به زمامداری رسانید . شاه عقب نشینی کرد. اشرف پهلوی و مادر شاه ، به عنوان توطئه گران ضد ملی از ایران تبعید شدند .

لایحه تفویض اختیارات شش ماهه دکتر مصدق در مجلس به تصویب رسید . دکتر امامی (رئیس مجلس) به بهانه معالجه از ایران رفت و آیت الله کاشانی به ریاست مجلس رسید .

قوام کیست ؟

برای شناخت این شخصیت میتوانید به منابع زیر مراجعه کنید :

قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی : باقر عاقلی

بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست جلد اول ، محمود طلوعی

دولتهای ایران از سید ضیا تا بختیار ، مسعود بهنود

یادداشتهای سیاسی در وقایع سی تیر ، حسن ارسنجانی

وقایع سی ام تیر 1331 ، حسین مکی

بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران ، روح الله حسینیان

بدون شك احمد خان قوام السلطنه ، در دوران معاصر یکی از حيله گر ترين سياستمداران بوده است . او در دوران خود توانست اسب سرکش قدرت را رام نماید و بارها از آن سواری بگیرد . وی کار خود را در آخرین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه در دربار آغاز کرد و در دوران سلطنت پنج پادشاه دیگر مصدر مقامات بزرگی گردید. وی قبل از مشروطیت دو بار رئیس دفتر اختصاصی دو صدر اعظم شد و مدتی هم ریاست دفتر مخصوص مظفرالدین شاه را عهده دار بود. قوام السلطنه ظرف چهار سال ، بیست و چهار فرمان وزارت دریافت کرد . سیزده بار وزیر داخله شد و چهار دفعه وزارت امور خارجه را عهده دار بود ، چهار نوبت وزیر مالیه گشت و دو دفعه هم به وزارت جنگ منصوب گردید و یکبار هم وزارت عدلیه را بر عهده گرفت . وی ظرف سی و یکسال ، پنج بار جامه ی صدارت پوشید و ده کابینه معرفی کرد و یازده فرمان نخست وزیری برای او صادر شد. علاوه بر مناصب ذکر شده ، سه سال فرمانروای کل خراسان و سیستان بود ... اموال قوام السلطنه و همسرش سه بار غارت و مصادره شد که آخرین بار پس از 30 تیر ماه 1331 بود که به موجب طرحی که عده ای از نمایندگان تقدیم مجلس نمودند و مورد تصویب قرار گرفت تمام اموال قوام مصادره شد.

قوام السلطنه در دوره ی اول نخست وزیری خود ، مجلس چهارم را افتتاح نمود ، به قیام کنل محمدتقی خان پسیان در خراسان پایان داد و جنبشهای امیر مؤید و میرزا کوچک خان را سرکوب کرد . البته در تمام این عملیات ، رضا خان سردار سپه که مقام وزارت جنگ را به عهده داشت ، نقش اصلی را ایفا نمود . یکی از اعضای ارشد کابینه اول قوام السلطنه ، دکتر مصدق بود که وزارت مالیه کابینه را به عهده داشت و لایحه واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت آمریکایی استاتارد اوایل در زمان وزارت او به مجلس تقدیم شد. در دوره دوم نخست وزیری قوام السلطنه نیز مانند دوره اول فرمانداری او در حدود 8 ماه به طول انجامید . قوام السلطنه که معتقد بود برای مقابله با نفوذ دو قدرت بزرگ خارجی (روس و انگلیس) باید پای قدرت سومی هم در ایران باز شود در آغاز دوره دوم نخست وزیری خود ، لایحه استخدام مستشاران آمریکایی را به مجلس برد و با تصویب این لایحه ، هیأتی از کارشناسان مالی و اقتصادی آمریکا به ریاست دکتر میلسپو وارد ایران شدند .

پس از کودتای رضا خانی و به سلطنت رسیدن رضا شاه ، قوام السلطنه به عنوان فردی مقتدر و قوی ، خطرناک تشخیص داده شد. رضا خان که دوست نداشت سری بالاتر از خود در میان سرها ببیند ، قوام را تبعید کرد . در اوایل سلطنت رضا خان ، اجازه بازگشت به قوام السلطنه داده شد ، به این شرط که به طور کامل از سیاست کنار بکشد . قوام السلطنه نیز با احتیاطی که شایسته حکومتهای دیکتاتوری است ، سرنوشت تیمورتاش و نصرت الدوله را سرمشق خود قرار داده و به طور کلی از سیاست دست کشید ، و بیشتر اوقات خود را در لاهیجان به کار کشاورزی و کشت چای و برنج و فروش محصولات خود در تهران اشتغال داشت .

اما قوام مردی نبود که دوری از قدرت را تاب بیاورد . بنابراین پس از تبعید رضا خان و برآمدن شاه جوان ، به دعوت فروغی به سیاست بازگشت . اما صحنه سیاست تغییر کرده بود . دیگر نه فرمانفرمایی بود و نه مدرس و نصرت الدوله و سایر رجل قدیمی سیاسی .

قوام السلطنه ، مردان سیاست آن روز را در حد خود نمی دید و بنابراین حق داشت نسبت به همه بی اعتنایی خود را نشان دهد و مخصوصاً تحقیر خود را متوجه فرزند رضا خان یعنی محمدرضا پهلوی بی تجربه نماید .

فروغی به عنوان نخست وزیر ، سعی داشت کشور جنگ زده ایران که در اشغال متفقین بود را آرام نگه داد . بنابراین جلسه ای تشکیل داد و سیاستمداران کشور را دعوت کرد تا برای اداره کشور راه حلی بیندیشد . و قوام یکی از مدعوین بود . قوام که تمام سالهای سلطنت رضا شاه را در تبعید و یا کنج انزوا گذرانده بود ، از همان جلسه مشورتی که چند روز پس از آغاز سلطنت

محمدرضا شاه تشکیل شد ، تکلیف همه را روشن کرد . در آن جلسه مؤتمن الملك، وثوق الدوله ، مخبر السلطنه ، منصورالملك ، بهاءالملك ، نصرالملك ، محتشم السلطنه ، دکتر مصدق ، مستشارالدوله و قوام السلطنه دعوت شده بودند . قوام دیرتر از بقیه وارد شد تا شاه و دیگران را به تواضع در مقابل خود وا دارد . تنها به برادر بزرگ خود (وثوق الدوله) و مؤتمن الملك ادای احترامی کرد و نشست ، و در حالی که تمام حاضران سعی می کردند با ادب و در لفافه مضار دیکتاتوری رضا شاه را برشمارند ، و شاه جوان را راهنمایی کنند ، قوام به تندى و تیزی از مفاصد رضا خان قزاق گفت و سرانجام با عنوان " پسر جان " شاه را مخاطب قرار داد و به او نصیحت کرد ، و نشان داد که حاضر نیست در برابر پسر همچون رضا خانی ، رعایت آدابی را بکند که دیگران به جا آورده بودند . و به صراحت پیشنهاد کرد که این دولت (فروغی) جای خود را به دولت قدرتمندی بسپارد که بتواند در مقابل زورگویی روس و انگلیس بایستد . در همین سخنرانی بود که قوام تحلیل خود را از مسائل جهان ارائه داد و فاش کرد که به نظر او بایستی با تکیه کردن به آمریکا که قدرت آینده جهان است ، از گیر این دو قدرت رها شد .

قوام السلطنه تا پایان عمر وفاداری خود به آمریکا را حفظ کرد و مورد حمایت آمریکا بود . قوام السلطنه ، اولین کابینه پهلوی خود را در سال 1321 ، بیست سال پس از دومین دوره نخست وزیری خود تشکیل داد . در این دوران نیز باز هم پای مستشاران آمریکایی و مخصوصاً دکتر میلیسپو با عنوان رئیس کل دارایی ایران ، به خاک ایران باز شد . همچنین بازسازی ارتش ایران به يك سرهنگ آمریکایی به نام شوارتسکف واگذار شد و امور ایران در کف آمریکاییها قرار داشت . اصولاً هر گاه قوام به قدرت می رسید ، بلافاصله سر و کله امریکانیها (یا بقول معروف آن موقع ، یانکی ها) پیدا می شد .

قوام در سال 1324 برای بار چهارم کابینه خود را به مجلس معرفی کرد . این دوره از کار قوام درخشانترین کارنامه ی او در طول زندگیش محسوب می گردد . او در شرایطی قدرت را به دست گرفت که فرقه تجزیه طلب دموکرات آذربایجان ، در حال زمینه چینی برای جدایی آذربایجان از ایران بودند و دولت شوروی حاضر به تخلیه ارتش سرخ از نواحی شمالی ایران نبود . قوام السلطنه در چنین شرایطی به مسکو سفر کرد و ضمن دیدار با استالین ، با زبانی چرب وی را فریفت و دستور بازگشت قوای شوروی از خاک ایران صادر شد . استالین که به خیال خام نفت شمال ، از آذربایجان ایران دست کشیده بود ، منتظر بود که هر چه زودتر مجلس، نفت شمال را به شوروی اعطا نماید . از طرفی قوام با انتخاب سه وزیر با تمایلات توده ای ، شوروی را بیش از پیش امیدوار ساخت . این اقدامات به قدری زیرکانه بود که حتی آمریکا و انگلیس نیز در مورد نیت واقعی قوام اطلاعی نداشتند . به همین دلیل انگلیس نیز در پی جدا کردن خوزستان از ایران برآمد تا منابع نفتی ایران را از دست ندهد. زمانی که ارتش سرخ از ایران خارج شد ، قوای مرکزی ایران به دستور قوام السلطنه به آذربایجان حمله کردند و با کمک مردم غیور آذربایجان ، تجزیه طلبان را قلع و قمع نمودند . مجلس نیز با بی اثر دانستن توافقات استالین و قوام ، درخواست شوروی برای نفت شمال را رد کرد و قوام این موضوع را به مقامات شوروی اطلاع داد. این دوره از نخست وزیری قوام که طولانی ترین دوره نیز می باشد ، می توانست قوام را به عنوان فردی میهن پرست و ناجی یکپارچگی ایران در تاریخ مشهور نماید. اما طمع قدرت موجب شد قوام در دوران آشوب ملی شدن صنعت نفت ، دوباره وارد بازی سیاست شود و این بار سعی کند با افکار عمومی مردم ایران و آیت ... کاشانی و مصدق در بیفتد . و همین نقطه سقوط قوام شد . آخرین

دوره نخست وزیر قوام ، فقط 5 روز طول کشید . این ماکیاولیست و قمارباز حرفه ای ، تمام زندگی خود را در این بازی باخت .

شروع اختلافات در درون نهضت :

اگر بخواهیم حوادث اخیر (از انتخاب مجلس هفدهم تا استعفای مصدق ، قیام سی تیر و بازگشت مجدد مصدق به قدرت) را تحلیل کنیم ، لازم است عوامل مختلفی را مد نظر قرار دهیم . این حوادث عبرت آموز بقدری اهمیت دارد که میتواند در بسیاری از حوادث سیاسی جامعه از آن استفاده کرد .

آیا دولت و سران جبهه ملی از دست آوردهای قیام سی تیر ، به نحو مطلوب استفاده کردند؟

در این خصوص طرفداران جبهه ملی و نیروهای طرفدار کاشانی چه نظری دارند ؟

طرفداران جبهه ملی بر این باورند که :

تصفیه ارتش و نیروهای انتظامی به کندی صورت گرفت . عناصر شناخته شده و وابسته به دربار و شرکت نفت (از قبیل سرلشکر زاهدی) تحت حمایت شاه مصون ماندند . نهضت ، پس از قیام سی تیر ، اتحاد خود را از دست داد . بین مصدق و کاشانی اختلاف بروز کرد . عده ای از بنیانگذاران جبهه ملی ، بطور علنی با دربار هم آواز شدند . سردسته این منافقان دکتر مظفر بقایی بود که کارگردانی توطئه دزدیدن سرتیپ افشار طوس (رئیس شهربانی) را بعهده گرفت . (جنبش ملی شدن صنعت نفت ، ص 231)

اما طرفداران کاشانی بر این باورند که :

دو عامل باعث تشدید اختلاف شد:

اول (مخالفت مجلس با تقاضای تمدید اختیارات قانون گذاری دولت.

دوم) انحلال مجلس توسط دولت.

این دو مسئله که می توانست از طریق اقدامات قانونی و توافقات بین قوه مجریه و مقننه به آرامی و بدون درگیری حل و فصل شود، تبدیل به بزرگ ترین ابزار تفرقه و اختلاف و دسته بندی در صفوف مردم شد و کشور را به میدان مقابله قوه مجریه و مقننه تبدیل کرد. به دنبال این دسته بندی، بعضی از دولت مردان نیز که به برکت نهضت ملی در مراکز قدرت قرار گرفته بودند، زمزمه جدایی دین از سیاست و خروج بدنه اصلی و مهم نهضت (یعنی نیروهای مذهبی) را از صحنه سیاسی آغاز کردند و شرایط را برای فتنه انگیزان مخالف نهضت و قدرت های استعماری آماده ساختند. نیروهای وابسته به آن ها نیز با دامن زدن به دسته بندی های سیاسی، ایجاد هرج و مرج و ناامنی مستمر، جلوگیری از تثبیت امنیت و آرامش توسط دولت، ایجاد اعتصاب های پي در پي و فلج کننده، انجام ترورهای مشکوک، ضربه زدن به

اقتصاد و امور مالی کشور، ایجاد درگیری های خیابانی، تشدید اختلافات و شایعه پراکنی از طریق مطبوعات و سایر نشریات و شب نامه ها و ده ها عمل دیگر زمینه های لازم را برای کودتای 28 مرداد 1332 ش. فراهم آوردند و به این ترتیب به یکی از نهضت های با شکوه مردمی در دوران معاصر پایان دادند.

انحلال مجلس هفدهم از طرف مصدق:

دوران ریاست آیت الله کاشانی بر مجلس تا تیرماه سال ۱۳۳۲ ادامه داشت و در این هنگام از آنجا که مصدق قصد داشت مجلس شورای ملی دوره هفدهم را برخلاف قانون اساسی منحل سازد، در تجدید انتخابات هیأت رئیسه، گروهی از هواداران خود را در مجلس بسیج کرد و در دهم تیرماه ۱۳۳۲ دکتر عبدالله معظمی به ریاست مجلس ۱۷ برگزیده شد.

رئیس جدید مجلس نیز با مصدق همکاری کرد تا با برگزاری يك فراندوم مجلس هفدهم در تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ منحل شود. بنابراین در رویدادهای مردادماه سال ۱۳۳۲ آیت الله کاشانی رئیس مجلس نبود.

طرفداران کاشانی بر این باورند که :

وقتی مصدق اعلامیه انحلال مجلس را در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ صادر کرد، این مسئله باعث شد در رویدادهای ۲۴ تا ۲۸ مرداد، دست شاه کاملاً باز باشد و مخالفین فراندوم و انحلال مجلس نتوانند تصمیم شاه در زمینه روی کار آوردن زاهدی را به چالش بکشند. و این در حالی بود که اگر مجلس منحل نشده بود شاه اختیار صدور فرمان نخست وزیری زاهدی را به دست نمی آورد و مدت اعتبار مجلس هفدهم نیز تا تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۳۳ همچنان ادامه می یافت. فعالیت های قانونی مجلس هفدهم عملاً در تیر ماه سال ۱۳۳۲ متوقف گردید و تلاش و مبارزه آیت الله کاشانی و یاران او برای جلوگیری از فراندوم و انحلال مجلس و ادامه کار مجلس هفدهم تا پایان دوره قانونی آن به نتیجه ای نرسید و سرانجام شاه در ۲۸ آبان ۱۳۳۲ به گونه رسمی فرمان انحلال آن را صادر کرد. بنابراین پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملاً مجلسی وجود نداشت.

قیام سیتیر ، در تحلیل ملی گرایان

یادداشت دکتر ایراهیم یزدی

... یکی از ابزارهای اصلی و عمده شاه در اعمال سیاستها و نظرهایش ارتش و نیروهای مسلح بود. مادامالعمر بودن سلطنت و زعامت يك فرد، و برخورداری از امکانات و قدرت فراوان و بی‌مهاری، در کشورهای نظیر ایران موجب می‌شود، چنین نهادی به مرکز توجهات قدرت‌های خارجی برای اعمال

سیاست‌هایشان در جهت منفعی که دارند، تبدیل گردد. یا خود آن را به وجود آورند (نظیر کودتای اسفند 1299 و مرداد 1332) و یا آنچنان در نهادهای پیرامونی رخنه کنند که هر آنچه را می‌خواهند به راحتی به دست آورند. دکتر مصدق در یکی از سخنرانی‌های خود به این موضوع پرداخته و می‌گوید به شاه گفتم به نفع سلطنت و کشور نیست که در کارها دخالت و شاه محور تصمیم‌ها و سیاست‌ها گردد. زیرا بیگانگان با توجه به این امر، به نهادهای پیرامونی شاه نفوذ می‌کنند و یا شاه را مستقیماً تحت فشار قرار می‌دهند. اما اگر شاه در امور کشور، همانطور که قانون اساسی مقرر دانسته است، دخالت نکند، دولت و مجلس مسوول باشند، بیگانگان نمی‌توانند کل نمایندگان و دولت را تحت فشار قرار بدهند. دکتر مصدق بر این باور بود که شاه در چارچوب قانون اساسی باید سلطنت کند نه حکومت.

اینکه دکتر مصدق می‌خواست وزارت جنگ را خود بر عهده بگیرد، یک گام اساسی و جدی بر سر راه دخالت‌های مستمر شاه در امور جاری کشور بود و این منحصر و محدود به ارتش و نیروهای مسلح نبود. اقدام دکتر مصدق بروز تعارض بسیار عمیق‌تر و جدی‌تر در ساختارهای حقوقی (قانون اساسی) و ساختارهای حقیقی (رفتارهای مستبدانه شاه) بود. در بعد ساختارهای حقوقی ریشه مشکل در تعارض میان اصول قانون اساسی مشروطه، درباره اختیارات پادشاه به عنوان شخص اول مملکت و یک مقام غیرمسوول، با مسوولیت‌های دولت و حقوق ملت بود. این تعارض درونی، انعکاس آرایش نیروهای مشروطه‌خواه و انسدادگرا در انقلاب مشروطه بود. در انقلاب مشروطه نیروهای استبدادی در برابر مشروطه‌خواهان عقب‌نشینی کردند و به طور نسبی به برخی از خواسته‌های مشروطه‌خواهان، در تجدید اختیارات سلطنت مطلقه پادشاه، تن در دادند. از جانب دیگر نیروهای مشروطه‌خواه بر نیروهای استبدادگرا برتری کامل نداشتند. تا همه آنچه را درباره حکومت مشروطه، از الگوهای اروپایی، در ذهن داشتند، به دست آورند. نتیجه آن شد که قانون اساسی مشروطه به گونه‌ای نوشته و نهایی شد که هر دو طرف راضی باشند. پس از شکست کامل استبداد صغیر و فرار محمدعلی‌شاه و پناه بردنش به سفارت روسیه، فرصتی به دست آمده بود که مشروطه‌خواهان، اصول قانون اساسی را به نفع تثبیت حقوق ملت و حذف کامل اختیارات شاه مورد تجدیدنظر قرار بدهند. اما این امر، به علل مختلف، از جمله ازهم‌پاشیدگی وحدت نیروهای مشروطه‌خواه میسر نگردید. در بعد ساختارهای حقیقی، با روی کار آمدن رضاشاه و درتمام دوران استبداد سلطنتی، حرکتی در سه محور در راستای نابودی دستاوردهای انقلاب مشروطه و تبدیل آن به یک استبداد مطلق، از نوع دوران ماقبل مشروطه، اما در قالب‌های جدید، صورت گرفت.

محور اول- تفسیرهای استبدادمدارانه از اصول قانون اساسی، که روشن و شفاف نبودند- قانون اساسی مشروطه شاه- انتقالی غیرمسوول شناخته بود. بنابراین اختیارات شاه محدود بود، شاه حق عزل و نصب نخست‌وزیر و یا وزیران را نداشت. نخست‌وزیر بعد از کسب رای اعتماد از مجلس، حکم خود را از شاه دریافت می‌کرد اما امضا یا توشیح به معنای تصویب و تنفیذ نبود بلکه صرفاً بر رسمی هیأتی بود، نظیر امضای حکم رئیس‌جمهور منتخب مردم توسط مقام رهبری اما در تمام دوران سلطنت استبدادی، این اصل به کرات نادیده گرفته می‌شد و پادشاه مستقیماً نخست‌وزیری عزل و دیگری را نصب می‌کرد. شاه قوه مجریه را مخصوص به خود و خود را رئیس قوه مجریه می‌دانست و وزرا وظایف

اجرائی او را انجام می‌دادند و او حق عزل و نصب وزرا و روسای ادارات دولتی را نیز داشت (حقوق اساسی- قاسمزاده- 1334).

علاوه بر این، شاه فرمانده کل نیروهای مسلح محسوب می‌شد. تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه، ایران فاقد یک ارتش و یا پلیس منسجم و مدرن بود. در دوران رضاشاه، ارتش، شهربانی و ژاندارمری به شکل مدرنی شکل گرفتند، اما نیروهای مسلح عموماً و اکثراً یا به ابزارهای سرکوب اعتراضات مردم و از بین بردن مخالفان تبدیل شدند یا ابزار دخالت در امور می‌شدند که قانوناً و رسماً شاه حق دخالت نداشت، نظیر انتخابات مجلس شورای ملی- شاه صلاحیت کسانی را که می‌توانستند نماینده مجلس بشوند، تصویب و نهای می‌کرد و سپس فهرست اسامی به فرماندهان ارتش در شهرها و به استانداران ابلاغ می‌شد- وزارت کشور، صندوق‌های رای را کنترل می‌کرد و به کمک <امدادهای غیبی> افراد موردنظر از صندوق‌ها بیرون می‌آمدند. ارائه همین اسناد انتخابات فرمایشی مجلس ایران در تصویب تمهید قرارداد نفتی 1933 توسط دکتر مصدق به شورای امنیت سازمان ملل، به هنگام رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه ایران بود که موجب شد شورای امنیت به نفع ایران رای بدهد.

محور دوم- تغییر در قانون اساسی به نفع تراکم و تمرکز اختیارات شاه، نظیر حق انحلال مجلسین. تجربه حضور یک اقلیت ملی در مجلس و پیامدهای آن شاه را بر آن داشت تا به منظور پیشگیری از هر نوع خطر احتمالی، چنین حقی را به دست آورد. در انتخابات مجلس بیستم در سال 1339، تنها یک شخصیت مستقل و ملی شادروان الهیار صالح از کاشان انتخاب شد. اما شاه حضور همان یک نفر را هم سر نتابید و مجلس را منحل کرد.

محور سوم- ایجاد نهادهای امنیتی- نظامی برای سرکوب هر نوع اعتراض‌های مردمی و تشکیل زندان‌های جدید و دادگاه‌های ویژه نظیر سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) و دادگاه‌های نظامی، به‌خصوص بعد از کودتای 28 مرداد 1332. اگرچه فرآیند دگردیسی نظام مشروطه به یک سلطنت استبدادی مطلقه، در محورهای دوم و سوم، پس از کودتای 28 مرداد 1332، شتاب بی‌سابقه‌ای پیدا کرد، اما ریشه‌های آن را باید در همان محور اول، به‌خصوص نقش نیروهای مسلح جست‌وجو کرد.

دکتر مصدق کاملاً آگاه بود که شاه و سیاست‌های خارجی از طریق نیروهای مسلح اعمال سیاست می‌کنند. بنابراین دکتر مصدق برای مهار دخالت‌های مستمر شاه در امور دولت و مقابله با توطئه‌های بیگانگان، می‌بایستی اداره ارتش را به عنوان نخست‌وزیر به دست گیرد. تجربه کودتای 28 مرداد 32 درستی نگرش دکتر مصدق به ارتش را به روشنی نشان داد. همین نگرش و تجربه سبب آن شد که دکتر امینی، در اواسط سال 1357 پیشنهاد شاه را برای نخست‌وزیری مشروطه به دو شرط نمود. اول اینکه شاه فرماندهی کل را به نخست‌وزیر واگذار نماید و دوم تصویب بودجه نیروهای مسلح، نظیر سایر ارقام بودجه توسط دولت و مجلس صورت گیرد. اما شاه زبربار نرفت و قبول نکرد. دکتر امینی بعد از بیان این مطلب می‌گوید من شاه را خوب می‌شناسم. وقتی در بن‌بست گیر می‌کند، با زیرکی امور را به

دست دیگران می‌سپارد، اما وقتی از بحران عبور کرد، برمی‌گردد به همان جای اول و ادامه همان روش‌ها.

قیام مردم ایران در سی‌ام تیرماه 1331، اگرچه به بهانه استعفای دکتر مصدق و در اعتراض به انتصاب غیرقانونی احمد قوام به نخست‌وزیری بود، اما در واقع قیام علیه قدرت فراوان و بی‌حد و مرز و غیرمسئول بودن شاه، به عنوان شخص اول و رئیس مملکت و فرمانده بزرگ ارتشتاران بود. قیام سی‌ام تیر یکی از فرازهای برجسته تاریخ مبارزات ملت ایران با استبداد و خودکامگی است.